

گفتگو با دکتر علینقی منزوی

پیش از آغاز پرسش ها :لطفاً شما خود را معرفی کنید .

دکتر منزوی: من علینقی منزوی فرزند مرحوم حاج آقابزرگ تهرانی (منزوی) در شهر سامره، سال 1302 (برابر شناسنامه) ولی برابر آن چه مرحوم پدرم به خامه‌ی خودشان در جُنگ دستی که از ایشان برجای مانده است (در برگ 13ب) نوشته‌اند روز دحوالارض 25 ذیقعدہ سال 1300 خ زاده شده‌ام . روز دحوالارض اشارت به افسانه‌ای دارد که: زمین از شکم مکه بیرون کشیده شده است و یکی از چهار روز مقدس سال است که میرداماد کتاب «چهار روز» را که در ذریعه (ج 25 ص 302 ش 246 و ج 1 ص 407 ش 2118) آمده در باره‌ی آن‌ها نگاشته که در افسانه‌های مسیحی روز تولد مسیح، و در افسانه‌های کهن‌تر متیرائیستها روز تولد مهر است. (ن. ک تجارب مشکویه . ترجمه‌ی فارسی ج 5 ص 140). پدرم می‌فرمود: من بدین مناسبت نام تو را عیسا نهادم لیکن مادر نپذیرفت و تو علینقی نامیده شدی . حال چرا پدرم به سامرا کشانده شده بود، خود داستانی است از پدرم . پدرم در سال 1293 ق در پامنار تهران چشم به جهان گشوده بودند، و پدرانش تا آن جا که ما می‌دانیم از 1250 ق روزگار فتح علی شاه را در پامنار زیسته‌اند.

نیای پنجم ما به نام محسن در رشت علاقه (مال و منال) هایی داشته است ولی تا آن جا که می‌دانیم از پنجمین نیا به این سو همه تهرانی بودند.

پدرم در 20 سالگی به مازندران و مشهد سفر می‌کند و در این سفرها به ناهنجاری‌های جامعه پی می‌برد، و در 1313 ق سفری به عراق عرب می‌کند. در کرمانشاه خیر قتل ناصرالدین شاه را می‌شنود. در این سفر در نجف با نامدارترین استاد خود حاج میرزا حسین نوری صاحب «فصل الخطاب» و «مستدرک الوسایل» آشنا می‌شوند. ایشان از مشروطه خواهان به گونه‌ای جانبداری می‌کنند که دل پدرم را می‌ربایند.

پدر به تهران بر می‌گردد و در سفر دوم در 1315 ق برای ماندن به نجف می‌روند و به مقام شاگردی مراد خود حاج میرزا حسین نوری می‌رسند. پنج سال بعد یعنی در 1320 ق حاجی نوری در می‌گذرد و مشروطه خواه بزرگ آخوند ملامحمد کاظم خراسانی مقام رهبری آزادی خواهان آن روز نجف را احراز می‌کند . پدرم در «طبقات» خود (نقبا ص 573 - 576) اشاره به جشنی می‌کند که آن روزها در مدرسه حاج میرزا حسین خلیلی از سوی مشروطه خواهان بر پا شده است.

آخوند خراسانی در 1329 ق در می‌گذرد و مشروطه خواهان و شهر نجف بی‌پدر می‌شوند. پدرم می‌گفتند پس از مرگ ایشان مشروطه خواهان به سه گروه تقسیم شدند: عده‌ای می‌گفتند مشروطه غلط بود، و سخنان خود را پس گرفتند. میرزا حسین نایینی که کتاب «تنبه الامّة» را در تأیید مشروطیت نگاشته و چاپ کرده بود، خود و یارانش نسخه‌های چاپی را می‌خریدند و می‌سوزاندند. گروه دوم راه مشروطه خواهی خود را دنبال می‌کردند و در رأس آنان در تهران شهید مدرس بوده، گروه سوم دلسردشدگان بودند، اینان بدون این که با مشروطیت ستیز کنند کناره گرفته راه خود را پیش گرفتند. پدرم می‌گفت من چون قدرت رفتن به تهران را نداشتم، در این گروه سوم بودم. ایشان به شهر دور افتاده سامره پناه برده و به تحقیقات علمی خود پرداختند. این بود که فرزند محله‌ی پامنار تهران پس از فراگیری درس‌های دینی و گذر از مسایل سیاسی، به سامره رسید و من آن جا چشم به جهان گشودم.

- چگونه شد که پدران رشته‌ی درس فقهتی را رها کردند و به این رشته از تحقیقات پرداختند؟

منزوی: نوشته‌های جرجی زیدان (در بیروت 1861- قاهره 1914م) در جامعه‌ی سر بسته‌ی عراق نقشی بسیار مهم داشته است. کتاب‌های جرجی زیدان که به زبان عربی بود، به نجف می‌رسد و تکانی به جامعه بسته‌ی روحانی ما می‌دهد. [روحانیت] که نمی‌دانست اسلام شناسی در اروپا تا چه اندازه پیشرفت کرده، ناگهان از دیدن کارهای جرجی زیدان (به زبان عربی) [تعجب می‌کند] .

پدرم و سید حسن صدر و شیخ محمد حسین کاشف الغطاء سه یار همکار، به این نتیجه رسیدند و قرار میان خود گذاردند که کارهایی در جهت پاسخ گویی به برداشت‌های جرجی زیدان انجام دهند. [این قرار] در شرح حال پدرم تألیف شهید عبدالرحیم محمد علی و در چند جای دیگر مانند (ذریعه ج 24 ش 1533 ص 296) ثبت شده است.

- جرجی زیدان چه گفته بود؟ توضیح بیشتری بدهید.

منزوی: جرجی زیدان مانند همه‌ی مسیحیان پس از رنسانس، به ملیت بیش از مذهب بها می‌داد. او یک مسیحی بود با اندیشه‌های تند ناسیونالیستی عرب. ناسیونالیسم در نیمه‌ی سده‌ی نوزدهم خاورمیانه‌ی عربی را فرا می‌گیرد. عرب‌ها به ملی گرایان ضد رژیم حاکم که ترکان عثمانی بودند تبدیل می‌گردند. یکی از کانون‌های فرهنگی عرب ضد ترک، لبنان بود. لبنان از نظر جمعیتی تقریباً چنین بود: در کرانه‌های دریا، عرب‌های سنتی که نسبتاً از حمایت ترکان بهرمنند بودند می‌زیستند. شیعیان در کمره‌ی کوه‌ها، و مسیحیان در ارتفاعات کوه‌ها، آن جا که کمتر در دسترس فاتحان عرب بود جای داشتند. من در آن 9 سال که در لبنان تبعید اختیاری بودم و بیشتر کله‌های کوه لبنان را گشتم با آن که ده‌ها سال از سلطه‌ی ترکان سنی گذشته بود، هنوز باز ماندگان آن مسیحیان در ارتفاعات حضور خاص خود را داشتند، گورستان‌ها و موزه‌های ایشان پر از آثار مسیحی باستانی بود. در واقع، نتیجه‌ی اجرای قانون نژاد پرستانه‌ی عمر خطاب که «حق ذمه» را به ادیان سامی اختصاص داد، و ادیان آریایی، مانوی، بودایی، هندوی، کنفوسیوسی را از حق حیات محروم کرد، چنین شد که یهودیت و مسیحیت در فلسطین و لبنان و مصر باقی ماند، و تنها اسلام گنوسیستی مردم ساکن در سرزمین‌های میان «دجله تا سند» بود که توانست بعد از چند قرن زرتشتیان را تا درجه‌ی «شبه اهل کتاب» بالا بیاورد. این نژادپرستی بود که کشاکش هزار و چهار صد ساله را میان اسلام خردگرای خاور دجله تا سند از یک سو و اسلام قشرگرای دولتی خلیفگان دمشق و بغداد و استانبول از سوی دیگر پدید آورد که تا پیش از رنسانس اسلامی معاصر، که همه‌ی ادیان و مذاهب را برابر و آزاد اعلام نموده است، ادامه می‌داشت و موجب ریخته شدن خون بسیار بود و هنوز هم برخی میل ندارند به تساوی و آزادی ادیان تن در دهند. برگردیم به وضع لبنان: در 1850م جنگ با لکان آغاز می‌شود و به شکست عثمانیان می‌انجامد، که پیامدهایش در جامعه‌ی لبنان دیده می‌شود. اروپائیان دولت عثمانی را وامی‌دارند تا امیری مسیحی برای مسیحیان لبنان برگزینند، ارتفاعات مسیحی‌نشین لبنان با اتیکان پیوندی مستحکم تر برقرار می‌کنند. آمد و شد میان لبنان نو، که در راه استقلال گام برمی‌داشت با اروپا بیشتر می‌شود، مدرسه‌ها به روش نوین باز می‌شود، چاپخانه‌ها بر پا می‌گردند. هم پای آن‌ها ناسیونالیسم عرب به ویژه در لبنان و مصر نیرو می‌گیرد. نخست در لبنان سپس در سوریه و مصر و در آن روزگار، یعنی دهه‌های نخستین سده‌ی 14ق نوبت عراق رسیده بود، که از جرقه‌های مراکز فرهنگی و چاپخانه‌های آن سرزمین‌ها متأثر گردد. احزاب سیاسی ملی‌گرا در عراق و دیگر کشورهای عربی بر پا می‌شد.

جرجی زیدان مسیحی عرب، زاینده‌ی آن تنش هاست و آثارش را می‌شناسید: یکی تاریخ آداب اللغة العربیة و دیگری تاریخ التمدن الاسلامی و آن‌گاه رشته‌ی داستان‌های تاریخی او است، که بر پایه‌ی فلسفه‌ی ناسیونالیستی عرب و ضدیت با ترکان و دیگر اقوام مسلمان غیر عرب و کوچک شمردن اقلیت‌های مسلمان ناستی بود.

دیگر ویژگی کارهای جرجی زیدان، به زبان عربی بودنش بود. تا آن هنگام خواندن کتاب به زبان‌های فرنگی در نجف مکروه بود و رواجی نداشت. با رسیدن کارهای جرجی زیدان به نجف، علما به این نکته رسیدند که در اروپا پژوهش‌های اسلام‌شناسی انجام شده است و برخی از نتایج کار آنان، دلخواه ایشان نیست. به ویژه برداشت‌هایی که این مسیحی عرب از آن پژوهش‌ها کرده است. جرجی زیدان تر و ویژه و مکتبی خاص نداشت. او یک مسیحی، با تمایلات تند ناسیونالیستی عرب بود. او تربیت شده‌ی مدرسه‌ی ناسیونالیسم عرب بود و گاهی مسیحیت او زیر شعاع عربیت او قرار می‌گرفت.

- در لبنان؟

منزوی: در لبنان و مصر. اصلش لبنانی و تربیت شده‌ی قاهره بود. مصر نیز به سبب حضور اقلیت مسیحیان قبطی و مدرسه‌های آنان پس اشغال ناپلئون، کانون روشنفکرانه‌ی ناسیونالیستی عرب و خواهان استقلال از خلافت ترک‌های عثمانی شده بود.

خصلت ناسیونالیستی تند جرجی زیدان موجب شده بود، که غیر عرب‌ها و اقلیت‌های مسلمان ناستی را در تحقیقات خود کوچک بشمارد و توجهی به فرهنگ غنی شیعیان که عمدتاً ایرانی بودند، نکند.

- آن قراری که آن بزرگواران میان خود گذاردند چه بوده، کار پاسخگویی را چگونه میان خود تقسیم کردند؟

منزوی: کار بدین گونه تقسیم شد که سید حسن صدر کتابی در پیش گامی شیعیان در همه‌ی دانش‌ها و فنون، که عموماً زیر فشار مرکز خلافت عرب بود بنگارد، که حاصل کارش کتاب «تأسیس الشیعة لعلم الاسلام» بود. او نشان داد که پایه گذاری هنرهای اسلام از شیعیان است، مثلاً نخستین کتاب پزشکی یا کیمیا یا ... را شیعیان نگاشته‌اند. من مدتی این کتاب را جزو برنامه‌ی درسی دانشجویانم در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران نهاده بودم و از آن امتحان می‌گرفتم. شخص دوم محمد حسین کاشف الغطاء بود که کتبی در خرده-گیری به برداشت‌های جرجی زیدان نگاشت که چاپ یکم آن در آرژانتین که عرب مسلمان مهاجر بسیار دارد، انجام گرفت. سومین آنان پدرم بود، که تعهد کرده بود کتابی در تألیفات شیعه بنگارد، که حاصل کارشان دو دوره کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعة» در 29 مجلد + 3 فهرست و «طبقات اعلام الشیعة» بود که 15 مجلد آن تاکنون چاپ شده است. او نشان داد این اقلیت که در نظر جرجی زیدان اندک شمرده شده بود چه نقشی در فرهنگ اسلامی و حتی بشری داشته است.

- یک مقدار درباره‌ی «الذریعه» بگو بید؟ شیوه‌ی کار؟ منابع کار؟ ابزار کار؟

منزوی: شیوه‌ی کار ایشان روش سنتی بود. نخست یک مجلد از برگ‌های سفید را میان حروف الفبا تقسیم کردند و هر کتابی یافتند به جای خود معرفی کردند، سپس دریافتند که آن یک مجلد تنگ است و آنرا در شش مجلد به ترتیب حروف نگاشتند و این شش مجلد بود که در پاکنویس و چاپ در 29 مجلد منتشر گشت و سپس فرزندان سه مجلد فهرست اعلام ذریعه را بدان ملحق نمودند.

منابع کار ایشان کتابخانه‌ها بود، نخست کتابخانه‌های عراق، سپس کشورهای دیگر که به مسافرت رفته‌اند، از ایران و کشورهای عربی خاورمیانه، فهرست‌هایی از کتابخانه‌ها. با توجه به این که آن روز، فهرست از کتابخانه‌ها بسی اندک بود.

ابزار کار ایشان کتابخانه‌ی شخصی ایشان بود که طی سال‌ها فراهم آمده بود. از نظر شمار اندک تا پیرامون پنج هزار مجلد را داشت و از نظر کیفیت کتابخانه، از کتاب‌های مرجع و تاریخ ادبیات و تذکره و کتاب‌های رجال غنی بود. این کتابخانه بسیار مورد علاقه‌ی ایشان بود، شب‌ها تا دیر هنگام در آن کار می‌کردند و گاهی همان جا می‌خوابیدند. ایشان این کتابخانه را وقف کرده و وصیت کرده بود که پس از مرگ در همان جا به خاک سپرده شود و همان گونه عمل گشت و طبق وصیت، من متولی آن کتابخانه هستم.

سعد: اکنون کتابخانه در چه وضع است؟

منزوی: دورادور از آن اطلاع داریم. هنوز صدام صادره‌اش نکرده. نخست من آن را زیر چتر حمایتی حضرت آیت الله خویی که سه سال افتخار شاگردی معظم له را در نجف داشتم نهاده بودم و اکنون زیر سایه-ی آیت الله سیستانی می‌باشد.

- باز گردیم به شما .

منزوی: من فرزند اول از همسر دوم ایشان بودم، که دختر آقا سید احمد زواره‌ی دماوندی بود، که در طبقات اعلام قرن چهاردهم، نقباء - ص 94 معرفی شده است. همسر یکم ایشان دختر شیخ علی قزوینی بود که او نیز در «نقباء ص 1491» معرفی شده است. این خانم پیش از ازدواج دوم پدرم، در کاظمین درگذشته بود. از او دو دختر و یک پسر داشتند. پسر به نام محمدباقر در جوانی درگذشت و دختران تا چند سال پیش زنده بودند و از آنان فرزندان و نوادگانی باقی مانده از آن میان آقای مهدی بهشتی پور نویسنده و ژورنالیست و از پرکاران سندیکای مطبوعات پیش از انقلاب بود.

- از همسر دوم چند فرزند؟

منزوی: از همسر دوم، من و سه برادر بودیم و سه دختر. پسران به ترتیب: من با احمد که حاضر نشسته، به کتابشناسی می‌پردازیم، دکتر مهندس محمدتقی (متولد 1315 خ) که استاد دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران است و اکنون با خانواده‌اش در لوس آنجلس آمریکا است. او نه تنها استاد بود بلکه کتاب‌های تحقیقی در آب و فاضلاب نگاشته که تا کنون در ایران بی‌مانند است و کارهای او در دانشگاه تهران تا چاپ نهم تجدید چاپ شده و تدریس می‌شوند.

- او کی رفته به آمریکا و چرا؟

منزوی: پس از انقلاب، زن و دو دختر او را زیر فشار گذاردند تا مهاجرت کند. بسیار ایران دوست است، گامگاهی به دعوت دانشگاه تهران برای کنفرانس‌هایی به این جا مسافرت می‌کند.

- فرزند چهارم؟

منزوی: فرزند چهارم که در واقع سوم و بزرگتر از محمدتقی بود، دکتر محمد رضا، دامپزشک در ارتش ایران بود. پس از لو رفتن شبکه‌ی حزب توده (1333 خ)، او که چند بار پیش از آن به زندان رفته و تا فلک الافلاک را دیده بود گریخت، در لبنان به وسیله‌ی اتابکی دستگیر و تحویل شاه داده شد و در قزل قلعه زیر شکنجه شهید شد.

- او توده‌ای بود؟

منزوی: نمی‌دانم؟ نخستین بار که او را گرفتند در خانه‌ی دکتر مصدق پاسداری می‌کرد. ما او را جزو افسران مصدقی می‌شناختیم. پس از 28 مرداد و سقوط مصدق بازداشت و به فلک الافلاک برده شد، پس از یازده ماه زندان از آن پرونده تبرئه شد و رفت سر پست خود و پس از لو رفتن شبکه‌ی حزب توده او گریخت و پنهان شد و باگذرنامه‌ای که مشخصات خواهر زاده‌ی ما مهدی بهشتی‌پور (پیشگفته) را داشت در لبنان دستگیر شد و یک هفته پس از تحویل در قزل قلعه زیر شکنجه کشته و در همان جا دفن شد و اعلام کردند که فرار کرده است. شاهدان قتل او هنوز زنده‌اند.

- دوره‌ی ریاست جمهوری چه کسی در لبنان؟

منزوی: دوره‌ی دیکتاتوری کمیل شمعون بود. او خلاف مقررات جهانی به شاه تحویلش داد. یک بار در روزنامه‌های آن روز نوشتند که محمد رضا منزوی تحویل ما شده است.

- اتابکی کی بود و چه نقشی در این کار داشت؟

منزوی: او سفیر شاه در بیروت بود و برادرم را در فرودگاه هنگام پروازش به اروپا شناخت و تحویل پلیس کمیل شمعون داد.

- نامش پرویز بود؟

منزوی: نه! او برادر همان پرویز اتابکی دوست خودمان است، خرده خرده خبرها از زندان درز گرفت و معلوم شد او را شکنجه داده از پا به سقف آویزان کردند تا خفه شد. سرهنگ زیبایی مشهور مأمور بازپرسی او بود و دستور می‌دهد همان جا پای دیوار قزل قلعه میان آن دو دیوار، که خودم روزهای زندانی بارها قدم می‌زدم خاکش کردند. اکنون در میان خیابان «سرباز گمنام» در مقابل دروازه‌ی میدان خواروبار قزل قلعه افتاده و هر گاه که من از آن جا می‌گذرم برایش فاتحه می‌خوانم.

در آن زمان پدرم در نجف بودند و دست‌شان باز بود، به دولت لبنان شکایت می‌کنند و چنان که در نقباء البشر ص 828 – 833 نیز بدان اشارت فرموده است، به وسیله‌ی سلیمان ظاهر نبطی و خاندان‌های عسیران وزین نمایندگان مجلس لبنان، شکایت به مجلس شورای ملی لبنان نیز کشانده می‌شود. پاسخ دولت ایران به دولت لبنان همان داستان مسخره و ساختگی بود که: فرار کرده است.

- از خواهرانتان بگویید .

منزوی: آن‌ها زاده‌ی سامره و نجف بودند. از فرزندان آن‌ها یکی همان مهدی بهشتی‌پور بود که برادر شهیدم دکتر محمد رضا از گذرنامه‌ی او در نجف و بیروت استفاده کرده، یکی از نوه‌های خواهر بزرگم همین کیارش توکلی حاضر در این جلسه است، که خواهر زاده‌ی مهدی بهشتی‌پور است بقیه بازاری و روحانی یا رشته‌های فنی مهندسی دارند.

- نام فامیلی منزوی از کجاست؟

منزوی: پدرم در سامره، که مشغول کار تألیف بودند، خود را گوشه‌نشین می‌دیدند. سال 1311 خ که می‌خواستند برای زیارت، سفری به ایران کنند، به بغداد رفته و برای خود و خانواده شناسنامه گرفتند. آن‌جا از ایشان خواسته شده که نام فامیل برگزینند و ایشان منزوی را برگزیدند. این نام فامیلی ایشان در شناسنامه و گذرنامه است.

- نام خانوادگی ایشان پیش از منزوی تهرانی بود؟

منزوی: نه خیر! نام فامیلی ایشان محسنی بود. در عراق افراد را به شهرستان ایشان می‌خواندند؛ اصفهانی، قمی، سیستانی، خمینی و پدرم را به نسبت تهرانی می‌شناختند نه محسنی و نه منزوی. اکنون نام خانوادگی من منزوی است که به ارث از پدر به ما رسیده است.

- از مهاجرت پدر از سامره به نجف صحبت کنید.

منزوی: در سال 1314 خ به دنبال بر خوردی میان شیعیان و سنیان سامره که در پی اوج ناسیونالیسم عربی پیش آمد و به کشته شدن یک طلبه به نام شیخ هادی تهرانی انجامید، و داستان آن را پدرم به خط خود نوشته‌اند. بیشتر شیعیان آن‌جا که ایرانی نیز بودند سامره را ترک کردند، از آن میان خانواده‌ی ما بود و با رسیدن به نجف، کار چاپ ذریعه نیز آغاز شد که آن هم داستانی دراز دارد.

کوتاه سخن با رسیدن پدرم به نجف، سال (1314 خ) دوستان اهل فن و کتاب‌شناسی، دور او را گرفتند که ذریعه را به چاپ رسانند. در همین میان عموی ایشان، شادروان حاج حبیب الله محسنی که از بازرگانان تهران بود، به زیارت عتبه‌ی امامان آمده بود. وی پانصد تومان که آن روزها پولی بسیار بود برای چاپ ذریعه، به ایشان داد. همان دوستان از آن میان سید محمدصادق بحر العلوم، صادق کمونه و شیخ محمد اردوبادی پیشنهاد کردند که با آن پول چاپخانه‌ای بر پا شود تا کار چاپ را انجام دهد. چاپخانه خریداری و نام آن «مطبعة السعادة» گذاشته شده من نیز حروفچینی آموختم و به کار پرداختم. اما رئیس دولت آن روز عراق، نوری سعید بسیار تندرو بود. از اجازه دادن به ایجاد چاپخانه‌ای از سوی یک ایرانی مخالفت شد. پدرم پس از یکسال چاپخانه را فروختند و با پول آن چاپ مجلد یکم «ذریعه» آغاز شد. و در سال 1357 ق = 1936 م در نجف به پایان رسید. سپس جلد دوم و سوم در همان جا و مجلد چهارم به بعد را من در تهران به چاپ رساندم.

این را هم برای ثبت در تاریخ بنویسید، هنگامی که مجلد یکم ذریعه چاپ شد، نام مؤلف در صفحه‌ی عنوان آقابزرگ نوشته شده بود، لیکن این نام به دلیل فارسی بودن مورد اعتراض دولت عراق واقع شد و پدر ناگزیر، محمد محسن را به جای آن نهاد. کسی در عراق و حتی در زادگاهش تهران، او را به محمد محسن نمی‌شناخت. محمد محسن نام نیایش بود، طبق سنت تهرانی‌ها، برای بزرگداشت جدش، از کودکی او را آقابزرگ خطاب می‌کردند.

- شما از تمایلات مشروطه خواهانه‌ی پدرتان سخن گفتید، می‌شود توضیح بیشتری بدهید؟

منزوی: پدرم پس از مرگ آخوند خراسانی از فعالیت‌های سیاسی دل‌سرد شده بودند و کمتر از آن سخن می‌گفتند. ولی هر گاه سخن می‌گفتند از آن مشروطه‌ای که در ذهن داشتند به گرمی و نیکی یاد می‌کردند. مجله‌ی فارسی «الغری» که پس از توقیف به نام «درة النجف» منتشر شد و مشخصات هر دو در «تاریخ جراید و مجلات» صدر هاشمی (ج 1 ص 260 و ج 2 ص 283) آمده است نخستین مجله‌ای بود که در نجف منتشر شده است و پیش از آن هیچ نشریه‌ی دوره‌ای، نه در فارسی و نه در عربی منتشر نشده بود. این مجله فارسی بود و پدرم با آن همکاری می‌کردند. از آن میان «المدنیة و الاسلام» محمد فرید وجدی را در شماره‌های پی در پی آن ترجمه کرده‌اند. این کتاب را که می‌شناسید. کوتاه سخن از جامعه‌ی مدنی دفاع می‌کردند... پدرم از شاگردان آخوند خراسانی بود و این کتاب را روزهایی ترجمه کرده‌اند که استوار در خط مشروطه خواهان بوده‌اند. برابر آن چه خودشان در «ذریعه» (ج 4 ص 216) نوشته‌اند، ترجمه‌ی آن را در 3 ذیحجه‌ی 1327 ق به انجام رسانده‌اند. این تاریخ مصادف است با روزگار زندگانی آخوند و دو سال پس از تشکیل مجلس شورای ملی در تهران.

- آن مجله را دارید؟

منزوی: در تهران نه، ولی پدرم مرا به آن مجله راهنمایی کردند و چندین شماره‌ی آن در کتابخانه‌ی ما در نجف بود و هنوز نیز مصادره نشده است.

- تحصیلات شما چگونه بود و برای چه به تهران آمدید؟

منزوی: تحصیلات ابتدایی و قرآن را در مکتب خانه‌های سامره گذراندم. ادبیات ابتدایی را نزد عمویم محمدابراهیم که برادر بزرگ پدرم بود و ایشان در صفحه‌ی اول خود نگاری، به نیکی از او یاد کرده و در آن زمان برای مجاورت به عتبات آمده بود(و در آخر دخترشان را به همسری گرفتم)، در سامره فراگرفتم. ادبیات تکمیلی فارسی و طلبگی را در نجف گذراندم.

حاج سید نصر تقوی (پدر خاندان اخوی‌های تهران) برای تقویت دانشکده‌ی معقول و منقول نامه‌ای برای پدرم فرستاده بودند که پسرانت را برای تحصیل دانشکده به تهران بفرست. ایشان هم مرا با معرفی نامه‌ای روانه تهران کردند. شادروان تقوی که رئیس دیوان تمیز کشور بود، اطاقی در مدرسه‌ی جدید سپهسالار به من دادند و در دانشکده‌ی پیشگفته مشغول شدم. پدر آن موقع هفته‌ای 25 تومان برای من حواله‌ی پسر عموها (حاجی میرزا علی و حاجی میرزا محمد محسنی پدر دکتر محسنی استاد دانشکده‌ی فنی تهران) در بازار کرده بودند که مدت یکسال و نیم به من دادند و شایسته است که از فرزندانشان سپاسگزار باشم. من در 1327 خ لیسانس معقول و منقول شعبه‌ی معقول و در سال 1331 خ لیسانس دانشسرای عالی، سال 1333 خ لیسانس حقوق قضایی و سال 1972 م دکترای فلسفه‌ی اسلامی از دانشگاه سنت جوزف بیروت را گرفتم.

چون یک سال از زندگی من در مدرسه‌ی سپهسالار گذشت، پدرم دو برادر احمد و محمدرضا را به تهران فرستادند و ما محمدرضا را برای رفع مضیقت مادی به دبیرستان نظام فرستادیم و او پس از گرفتن دیپلم به دانشکده‌ی دامپزشکی رفت و دکتر دامپزشک نظام شد و گویا در آنجا سر از حلقه‌ی سرهنگ مبشری در آورد.

سال بعد پدر، همسر و دخترم پروین (پزشک کنونی) را که در نجف گذارده بودم همراه برادر سوم ما محمدتقی به تهران نزد من که دبیر دبیرستان‌ها شده بودم فرستادند و ما او را به دبیرستان ابوریحان نهادیم تا دیپلم گرفته و به دانشکده‌ی فنی راه یافت و مهندس شد و سپس استاد همان دانشکده گردید.

- مقداری از وضع سیاسی خود بفرمایید؟

منزوی: پس از گرفتاری و قتل برادرم دکتر محمدرضا، من بیشتر ضد شاه شدم، تحویل عید نوروز سال 1341 خ را، به سبب تبلیغ در اتوبوس به نفع انتخاب زنده یاد دکتر غلام حسین صدیقی، در زندان قزل قلعه گذراندم و با وساطت شادروان سناتور سید حسن تقی زاده آزاد شدم. در همین اوقات برادرم محمد تقی که کارمند بانک شده بود، به خرج خود، برای تکمیل فوق مهندسی به آلمان رفته بود. تابستان 1346 خ من و همسرم برای دیدار این برادر به شهر «دارمشتات» آلمان رفتیم و برگشتیم. در ایام امتحانات مهر ماه دانشکده‌ی ادبیات تهران متوجه تعقیب ساواک شدم و چون پاسپورت من هنوز مدت داشت پس از یکی دو ماه اختفا و یک هفته ماندن در مرز خرمشهر، از مرز گذشته به نجف رفتم و از آن جا با صلاح دید مرحوم پدر به بیروت رفتم. در آن جا در دارالتأدیب کودکان (بیت العناية الالهیه) دوستم دکتر عقیف عسیران به آموزگاری و تصحیح و طبع دو جلد «نامه‌های عین القضاة همدانی» پرداختم. در مدت 9 سال که در بیروت ماندم غیر از 2 جلد نامه‌های عین القضاة پنج مجلد طبقات اعلام شیعه تألیف مرحوم پدرم و دو جلد تز دکترای خود را به نام «ابن کمونه و فلسفته» پلی‌کپی، چاپ کردم. اضافه بر اینها مقالاتی نیز در مجله‌ی کاوه دکتر عاصمی که در مونیخ منتشر می‌شد پخش کردم جالب است بشنوید: یک روز در مدرسه‌ی بیت العناية نامه‌ای با پست سفارشی از تهران رسید باز کردم دیدم دوست نازنینم دکتر باستانی پاریزی مقاله‌ی بالا بلند مرا که برای مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات از من گرفته بود، چیده، تصحیح کرده‌ی شماره‌ی صفحات مجله نیز بر آن نهاده، از دفتر مجله برای من فرستاده و نوشته اند، چون نویسنده مجهول المکان شده قابل چاپ نیست.

از نامه‌های جالب که در آن زمان به دستم می‌رسید، نامه‌های عمه زادهام جلال آل احمد بود، تا در تهران بودیم قهر بودیم، ولی چون دور شدیم، نامه می‌نوشت و نیش می‌زد. در یکی از آنها، دکتر گرفتن من از بیروت را به آذین بستن اسب پیر تشبیه کرده بود، که خیلی هم بی‌جا نگفته بود.

- از خاطرات دوران عضویت در سفارت ایران در بیروت بگویید؟

منزوی: پشت میز در سفارت بیروت کار می‌کردم که جزوه‌ای را برای تصحیح روی میز نهادند، من نیز به طور معمولی آن را تصحیح کردم. روز بعد به من گفتند: بروید چاپخانه جزوه‌ی بعد را تصحیح کنید. من

امتناع نموده گفتیم: من نمی‌توانم زیر رگبار گلوله (هنوز جنگ خانگی لبنان تمام نشده بود) به چاپخانه بروم. مدتی بعد معلوم شد خود سفارت کتاب 23 سال علی دشتی را تصحیح و چاپ کرده و به تهران فرستاده‌اند. هنگامی که به تهران باز آمدم دانستم که آقای دشتی جمعه‌ها در مجلسی هفتگی که دارند، می‌نشینند و پنجاه شصت تن دوستان و متفرقه به آن جا می‌روند و دشتی مقاله‌های جبر و اختیار، تخت فولاد، 23 سال را نخست به صورت جزوات پلی‌کپی و بعد به صورت مقاله در مجله‌ی کاوه‌ی مونیخ، سپس به صورت کتاب بی‌نام مؤلف به همی ایشان داده است. من در همان اولین جلسه که با زنده یاد دشتی رویه رو شدم جمعه بود، در هم چنان مجلس با تعجب به ایشان گفتم چرا روی این سه کتاب نام خود را ننوشتید؟ من خیال می‌کردم مخفی است! ایشان نگفت می‌ترسم، بلکه گفت: قابل نیست اینها کتاب نیست رمان است.

- شما نه سال در تبعید خود خواسته بودید، چه شد بر گشتید؟

منزوی: چندتن از آشنایان پا در میانی کردند، ساواک قول داد مرا تعقیب نکند و من از بیروت به تهران باز گشتم.

- می‌توانید نام ایشان را ببرید؟

منزوی: شادروانان علی دشتی، دکتر پرویز ناتل خانلری و عمرش دراز باد دکتر احسان نراقی و مرحوم حسین خدیوچم.

- چطور؟

منزوی: آقای علی دشتی که آن روزه سناتور بود نامه‌ای برایم نوشت، از آن میان که مقاله‌هایت را در کاوه خوانده‌ایم، حیف است آن جا بمانی، بر گرد و من ضمانت تو را می‌کنم. من به نامه‌ی اول جواب ندادم تا نامه‌ی دوم رسید و چند بار میان ما نامه رد و بدل شد، دکتر خانلری هم پشتش را داشتند و در سفری که به بیروت آمدند من در هتل به دیدار شان رفتم، من اظهار ترس می‌کردم و ایشان اطمینان امنیت می‌دادند. آقای علی دشتی در یکی از تماس‌های تلفنی پیشنهاد کردند موقتاً در سفارت ایران در بیروت به کار پردازم. روز دیگر از سفارت ایران تلفن شد و من رفتم سفارت و قرار بر این شد که من در آن جا به کار مترجمی پردازم و چنین شد و پس از تقریباً دو سال کار در آن جا در 1355 خ به تهران برگشتم.

- پس از برگشت چه شد؟

منزوی: برگشتم سر کار خود و نزدیک به دو سال در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران و پژوهشکده‌ی فلسفه به ریاست دکتر ابوالقاسمی به تدریس پرداختم و عضو هیئت چهار نفری لغتنامه دهخدا نیز بودم. گویا نحوه‌ی کار در دانشکده مخصوصاً درس تلویحات سهروردی که زیر نظر دکتر ابوالقاسمی می‌دادم در پز و هشکده مورد قبول ساواک قرار نگرفته بار دیگر کتباً به دانشکده تحمیل کردند که کار آموزشی مرا به کار تحقیقی تبدیل کند و تا پیروزی انقلاب زیر نظر دکتر نگهبان در مؤسسه‌ی باستان‌شناسی که در باغ دکتر محمود افشار، در زیر لغتنامه‌ی دهخدا دائر بود به کار تحقیقی می‌پرداختم و یک روز در میان در لغتنامه‌ی دهخدا در شمار چهار نفر هیئت مقابله‌ی آن بودم. ناگهان یک روز دیدم کتاب دشتی تجدید چاپ شد و نام مرا به عنوان مؤلف بر آن نهاده‌اند. من به وکیلی در دادگستری که همکار من در لغتنامه نیز بود وکالتنامه دادم و ایشان اعلامی در روزنامه‌ی اطلاعات مبنی بر تکذیب من با امضا چاپ کرد. بعداً شنیدم کسانی که عضویت مرا در لغتنامه مزاحم می‌دیدند، گفته‌اند: پسر صاحب ذریعه را نمی‌کشند! وبدین شیوه من از لغت نامه اخراج و زندانی شدم و دشتی [پس از دوران زندانش] در منزل خواهر زاده‌اش آقای ماحوزی وفات کرد.

- ادامه بدهید پس از انقلاب چه بر سر شما آمد؟

منزوی: چهار سال ونیم زندان بودم و به کلی از دانشگاه اخراج و حقوق باز نشکستگی مرا که از سال 1325 خ پرداخته بودم مصادره کردند و چون به دیوان عدالت مراجعه کردم، یک بار شعبه‌ی ششم و یک بار شعبه‌ی نهم دیوان عدالت مرا تیرئه کردند اما دانشگاه قبول نکرد و در جلسه‌ای بدون حضور من و حتی بدون اطلاع من، حکم دیوان عدالت را رد کردند و نظر خود را شفاهی به من ابلاغ کردند، تنها شفاهی!

- از کارهای فرهنگی خود صحبت کنید؟

منزوی: امروز را که می‌بینید بیماری گوش میانه و عدم تعادل جسمی دارم و گاهی به حال نیمه غش می‌افتم و در حال سلامت ظاهری نیز انگشتانم قادر به نوشتن نیست. اما پیش از این که به اصطلاح به این روز

بیفتم و می‌توانستم بنویسم مقاله‌هایی می‌نوشتم، که یا چاپ نمی‌شد و یا آن قدر سانسور می‌شدند که پس از چاپ از خواندن آن‌ها مرا تهوع می‌گرفت. داستان چنین بود که یکبار خودم آن‌ها را سانسور می‌کردم، سپس در دفتر مجله سانسور می‌شد. برخی از مقاله‌هایم را پس از همدی دستبردهای خودم و ناشر مجله، پس از غلطگیری و صفحه بندی شدن به من پس می‌دادند. یکی از مقاله‌هایم را پس از همدی حک و اصلاح و غلط‌گیری، تلفنی به من اطلاع دادند که این مقاله به نام شما غیر قابل نشر است و اجازه خواستند که به نام مستعار چاپ شود و این مقاله به نام مستعار «م- وزین» در یکی از معتبرترین مجلات کشور چاپ شد.

- آقای دکتر ممکن است، همین دو مورد اخیر را روشن تر بیان کنید. کدام مجله بود که مقاله‌ی شما را پذیرفت و بعد از حروفچینی و غلطگیری کردن در آخر به شما پس داد و کدام مجله بود که مقاله را، مشروط به این که به نام مستعار چاپ شود، چاپ کرد؟

منزوی: مورد یکم را توضیح دادم از دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران دوره‌ی طاغوت به بیروت رسیدم، مدیر مسئول آن مجله، جناب آقای دکتر باستانی پاریزی فرستادند و من از ایشان گله ندارم که ممنون نیز هستم. مورد دوم، در فصلنامه‌ی کتابخانه‌ی ملی تهران که از سوی کتابخانه‌ی ملی منتشر می‌شود رخ داد پس من مقاله‌ی پس داده شده را در «چیستا» چاپ و منتشر کردم. مورد سوم در نامه‌ی فرهنگستان بود که از سوی فرهنگستان زبان و ادب ایران منتشر می‌شود و من از مسئولان این مجله نیز کمال امتنان را دارم که تغییر نام را قبلاً به من اطلاع داده بودند.

- لطفاً موضوع این مقاله‌ها را توضیح دهید.

منزوی: عنوان مقاله‌ی یکم ابن کمونه فیلسوف قرن هفتم شاگرد خواجه نصیر طوسی، مقاله‌ی دوم، در کشاکش خردگرایی و قشرگرایی در مدارس شیراز در قرن نهم - دهم بود و سومین مقاله بررسی ای بود از کتاب «خاصیت آیینگی» نوشته‌ی آقای نجیب مایل هروی، در پیرامون اندیشه‌های عین القضاة همدانی.

- مکتب‌ها و مدارس شیراز در سده‌ی نهم که موضوع مقاله‌ی دوم بوده چیست؟

منزوی: در دهه‌ی پایانی سده‌ی نهم و دهه‌ی یکم سده‌ی دهم هجری، که دوره‌ی انتقال قدرت از خاندان قره قونیلو به خاندان صفوی بود، دو مدرسه در شیراز شهرت داشت: مدرسه‌ی محافظه کار جلال دوانی (830-908) و مدرسه‌ی نسبتاً پیشرو خاندان دشتکی. (قرن 8 و 9). دوانی روستایی زاده‌ی طبقه‌ی پایین و دشتکی‌ها از خاندان اشرافی بودند. دوانی نخست در زیر حمایت و تربیت دشتکی‌ها آموزش دیده بزرگ شد، سپس با تکیه بر ترکمانان حاکم، به قضاوت و وزارت شیراز و یزد رسید. او مدرسه‌ی خود را که برای ترکمانان سنی ساخته و محافظه کارتر بود، در برابر دشتکی‌های گنوسیست بر پا کرده بود. کتاب‌های فلسفی که آن روزه، در آن مدارس خوانده می‌شد، به دو گونه شرح و حاشیه نویسی می‌شدند. روش دشتکی‌ها گنوسیست‌تر و اشرافی‌تر و پیشروتر بود. یکی از موارد شرح، کتاب «هیاکل النور» سهروردی بود. نخست دوانی، آن را سنی مآبانه‌تر شرح نمود یعنی پانته‌ئیسیم سهروردی را در آن، برای خرسندی جهان‌شاه قره قونیلو، لاپوشی کرد. سپس غیاث دشتکی آن را شرحی آشکارا گنوسیست‌تر نگاشت، که مورد عنایت تهماسب صوفی (930-980 ق) قرار گرفته دشتکی را به صدر اعظمی رسانید. تا آن که جبل عامل‌هایی که به اصفهان و قزوین پناهنده شده و به بار صفوی رسوخ کرده بودند موجب سقوط دشتکی رافراهم ساختند. و بدین گونه کشاکش خردگرایی و قشرگرایی سده‌ی دهم که به سود قشرگرایان و خانه‌نشین شدن دشتکی بی‌انجامید و تسنن اجدادی صفویان را زنده کرده بود، مورد گفتگوی آن مقاله بود. من در آن مقاله نتیجه گرفته بودم که: واپسگرایان ایرانی و مهاجران جبل عاملی دشتکی را از وزارت انداختند اما نتوانستند لقب «عقل حادی عشر» را از نام غیاث الدین منصور دشتکی بزدايند، که تاکنون نیز باقی است.

- خوب بفرمایید خاصیت آیینگی اشعار عین القضاة چه داشت که می‌فرمایید حک و اصلاح شد. خاصیت آیینگی شعر در این گفته‌ی مولانا متجلی است: هر کسی از ظن خود شد یار من. این چه محدودیتی می‌تواند داشته باشد؟

منزوی: خاصیت آیینگی تألیف دوست گر انمایه‌ام نجیب مایل هروی ایرادی نداشت، کتابی ست چاپ شده و مجاز، اما نوشته‌های من مورد پسند قرار نرفتند و پس از یکی دو بار، ویرایش (!) تازه نام من در زیر مقاله مورد اعتراض بود و پس از بر داشتن نام و تعویض آن به نام مستعار، مقاله در همان مجله چاپ شد.

- اصطلاح گنوسیسم که در بالا به کار بردید و در چند مقاله‌ی شما دیده می‌شود چیست؟

منزوی: گنوسیسم اسلامی در اصطلاح این مقاله و مقالات دیگر من و هر جا که به کار برده‌ام به مذهب خردگرا از اسلام اطلاق کرده‌ام که هم چون مذهب حلاج و عین القضاة چیزی از عناصر عرفان هند و ایرانی برخوردارند و از طرف اسلام سنی حاکم بغداد و دمشق در روزگار پیشین به عنوان بدعت گزار و ناسنی شناخته می‌شده است. و حاکمان عرب آن را به عنوان اسلام ناب نمی‌پذیرفته‌اند. خواه رافض خلافت عرب باشد مانند ما و خواه نباشد.

برای توضیح بیشتر نگاه کنید به مقاله ع. منزوی گنوسیسم اسلامی در یادنامه‌ی دکتر صدیقی و در یادنامه‌ی دکتر زریاب خویی و نیز یادنامه‌ی سلطان القرائی، دانشگاه تبریز و از همه روشن‌تر مقدمه‌ی جلد سوم نامه‌های عین القضاة است چ: 1377. تهران. اساطیر.

- از ترجمه‌ی کتاب «معجم البلدان» که سال‌ها پیش به آن می‌پرداختید اطلاعاتی به ما بدهید.

منزوی: ترجمه‌ی متون اسلامی (جغرافیایی و تاریخی) یک وظیفه‌ی بزرگ مسئولان فرهنگ است. در باره‌ی جغرافیا باید گفت متون اصلی آن مانند کارهای حوقل مقدسی و یاقوت که به عربی است، باید با ترجمه‌ی فارسی، آن‌ها را در دسترس فارسی‌زبانان قرار دهند از این روی من پس از آن که دیدم نمی‌گذارند درباره‌ی تاریخ اندیشه چیزی بنگارم، تصمیم گرفتم به ترجمه‌ی تاریخ و جغرافیا بپردازم، پس بعد از ترجمه‌ی «احسن التقاسیم» مقدسی (سده 4) و پخش آن، به ترجمه‌ی «معجم البلدان» (سده 7 ق) پرداختم و این یکی با کمک مادی آقای رضا جعفری فرزند صاحب انتشارات امیر کبیر آغاز شده بود. نظر ایشان، گذشته از اهمیت فرهنگی متن، کمک مادی به این جانب بود زیرا حقوق دولتی و حق بازنشستگی که پرداخت کرده بودم، قطع شده است، و در این جا از ایشان سپاسگزارم. پس از پایان ترجمه‌ی مجلد یکم، سازمان محترم میراث فرهنگی این کار را به عهده گرفت و اکنون به ترجمه‌ی مجلد سوم آن رسیده‌ام و در این جا شایسته است از سازمان میراث فرهنگی و کارمندان ایشان خانم منصف و پس از وی خانم شیرینی که کارهای مرا در معجم البلدان انجام می‌دهند سپاسگزار می‌نمایم.

می‌بینید که تن من توانایی کار سنگین را ندارد، آن اداره یک منشی در اختیارم گذارده که من املا می‌کنم و او می‌نویسد.

یاقوت در برخی از شناسه‌ها، گذشته از آگاهی‌های جغرافیایی اطلاعاتی از آثار باستانی و زبان‌های بومی آن جا نیز می‌دهد.

- در پایان ترجمه «تجارب الامم» مشکویه‌ی رازی (320 - 420 ق). نوشته‌اید این مجلد در آبان 1362 خ در زندان اوین آغاز شد و در مرداد 1363 در قزل حصار پایان یافته است. می‌توانید در آن باره توضیحاتی بدهید.

منزوی: در پایان ترجمه‌ی جلد پنجم «تجارب الامم» نوشته‌ام که: «ترجمه‌ی این مجلد به فارسی، به دست این ناچیز علینقی منزوی، در اوین (زندان اوین) در آبان ماه 1362 خ آغاز شد و در مرداد ماه 1363 خ در قزل حصار (زندان...) پایان یافت». و در پایان جلد ششم نوشتم: به روز 26 آبان سال 1362 خ در اوین پایان یافت و در همان روز به ترجمه‌ی جلد پنجم آغازیدم و در قزل حصار پایان یافت. من از آن روی جلد ششم را پیش از جلد پنجم ترجمه کردم، زیرا هنگامی که من در زندان به ترجمه‌ی تجارب پرداختم، به جز متن عربی دو مجلد 5 و 6 تحقیق و چاپ نشده بود. ویراستار این دو جلد، زنده یاد آمدروز، AmedroZ (1854 - 1917 م) از آغاز جلد پنجم - چنان که در پیشگفتار جلد پنجم تجارب ص 22 س 6 - 7 گفته‌ام - 56 صفحه را انداخته است و من ترجمه‌ی کامل این 56 صفحه را از روی نسخه‌ی عکسی مجلس شورای ملی کپی کرده و مقداری از آن را در منزل ترجمه کرده بودم و چون در جریان افتادن به زندان آنها گم شد ناگزیر من مدتی را در زندان به انتظار یافتن آن گم شده ماندم و چون یافت نشد آن‌ها را دوباره ترجمه کردم.

- شما در مقاله‌هایتان از خاندان‌های بزرگ ایرانی دو رژیم دیده (در تیسفون - بغداد) در باختر کشور، که پس از آمدن عرب‌ها، مسلمان شدند و تأثیر ایشان در قرن اولیه‌ی اسلام در بغداد گفتگو داشته‌اید لطفاً توضیحاتی بفرمایید.

منزوی: خاندان‌های بزرگ ایرانی دو رژیم آزموده، در باختر ایران (خوزستان، ایلام، تیسفون، آنز بایجان) پس از چیرگی تازیان، مسلمان شده، امتیازات طبقاتی و فرهنگی خود را نگاه داشته بودند. سران این خاندان‌ها پس از انتقال دادن خلیفگی از امویان به عباسیان و پایتخت شدن بغداد بر جای تیسفون، زندگی

نوبین خود را به پایتخت تازه‌ی کشور آوردند. با سوادان این خاندان‌ها، با ثروت فئودالی خود، راهی نزدیک به حاکمان عرب [داشتند]. [ایشان] نیز به زودی، سر تا پا، به نیاز خود به سواد و دانش و توان فرهنگی این خاندان‌های نو مسلمان پی‌بردند. کار دفترداری را نخست به وسیله‌ی فئودال‌های ایرانی به دبیرانشان سپرده سپس یک سره در زمان حجاج ثقفی (40-95) دبیران فرصت طلب را به کار گماردند و در پایان سده‌ی نخستین دبیرانی یافت شدند که برای خود شیرینی، دفترداری را که تا آن روز به زبان فارسی می‌نوشتند به زبان تازی برگردانیدند (ندیم. ترجمه‌ی ص 442) و بدین صورت تا قرن چهارم و آمدن بویه‌نیان بیشتر دبیران و وزیران بغداد ایرانی و از همین خاندان‌ها بودند و قدرت ایشان تا آن جا بود که خلیفگان نیز به سادگی نمی‌توانستند ایشان را براندازند.

- لطفاً اگر نام یا نشانی از این خاندان‌ها دارید، برای آگاهی خوانندگان یاد کنید.

منزوی: نام برخی از این خاندان‌ها که در کتب تاریخ دیده می‌شود چنین است:

- 1- نوبختیان که عباس اقبال آشتیانی کتاب گران سنگ خود را در باره‌ی ایشان نگاشته است.
- 2- برقیان، که مقاله‌ای در باره‌ی ایشان و در رأس ایشان احمد برقی نگاشتم و در مجموعه‌ی «ارج نامه‌ی ایرج» ص 743 تا ص 754 چاپ شده است.
- 3- خاندان کرد ارمنی مسلمان شده‌ی زراره، که آقای محمد علی موحد ابطحی اصفهانی کتابی درباره‌ی ایشان به نام «تاریخ آل زراره» به عربی (چاپ اصفهان 1400 ق = 1359 خ) در 242 ص پخش کرد و سپس آقای محمد رضا حسینی جلالی متن نامه‌ای را که یکی از بزرگان این خاندان به نام «بو غالب زراری» (متولد 285 - در گذشته‌ی 368) خطاب به نواده‌ی خود نوشته بود چاپ کرده است (ص 113-155) او در این نامه به وضع مالی و زمین‌ها و املاک این خاندان که نیاکانشان با مسلمان شدن آن‌ها را نگاه داشته بودند اشارت دارد. ناشر سه نقشه‌ی جغرافیایی آورده است یکی نقشه‌ی شهر کوفه میهن تازه‌ی این خاندان و دو دیگر زمین‌های ایشان که بخشی از آن‌ها در کردستان پس از فروپاشی ساسانیان به دست رومیان بیزانس مانده بود. (ص 235-238) و از پدری ترسا مذهب یاد می‌شود که با امان نامه از مرز روم گذشته به دیدار پسر اسیرش که مسلمان شده می‌آید و باز می‌گردد (ص 129) و در دو جا (ص 33 و 40) از تبار فارسی این خاندان گفتگو می‌رود. این دو کتاب در باره‌ی این خاندان دو رژیم قابل بازسازی دقیق‌تر است و «نامه‌ی زراری» با تاریخ 356 ق در کوفه شایسته‌ی ترجمه و تحقیق می‌باشد.
- 4- عمیان، که من مقاله‌ای در باره‌ی ایشان برای «ایرانیکا» فرستادم لیکن نمی‌دانم به کجا رسید. خاندان‌های دو زمانی دیگر نیز بسیارند که هر یک شایسته‌ی تحقیق هستند چون: فراتیان، یقطینیان، طاهریان، جنیدیان، نجمیان، عمیدیان، دکنینیان، ساجیان، سرخسیان، خاندان نعمانی، باز مانده‌ی خاندان بهرام گور (420 - 438 میلادی) که به مغربی شهرت یافتند.

- لطفاً از تاثیر این خاندان‌ها در شکل گرفتن مذهب در ایران بیان بفرمایید.

منزوی: همه‌ی با سوادان این خاندان‌ها، اسلام را پذیرفته بودند لیکن نه به شکل اسلام دولتی سنتی خلیفه در بغداد و یا دمشق بلکه به شیوه‌ی خردگرایانه، که من در این مقاله آن را اسلام گنوسیستی خاور دجله تا سند می‌خوانم. ایشان خلیفه‌ی بی‌سواد و دور از فره‌ی ایزدی را غاصب حق اهل بیت (خاندان پیامبر) می‌دانستند، خاندانی که جز نیکی، دانش، عصمت در حق ایشان نشنیده و جز مظلومیت و شکست و کشته و زندانی شدن از ایشان ندیده بودند. بومسلم و یاران و داعیان و اندرزگویانی که در سر چهار راه‌ها نهاده بودند، همه‌ی رنج‌ها و ستمها، به چرخش آوردن آسیاها با خون اسیران، به اسارت بردن صدها هزار دوشیزه و پسر بچه و متلاشی شدن خانواده‌ها که برای براندازی ساسانیان به دست عمریان انجام گرفته و زخم‌هایش هنوز (در سده‌ی دوم) برتن مردم بود همه را به گردن بنی‌امیه نهادند و عباسیان را به سال 124 ق به نام خاندان پیامبر به روی کار آوردند. لیکن چندی نگذشت که عباسیان نیز دشمنی خود را با غیر عربان، با کشتن خاندانه‌ی بومسلم به سال 137 ق آشکار کردند و ایرانیان گروهی به مقنع و بابک و قیام‌های خونین و بی‌نتیجه‌ی دیگر پیوستند. لیکن خاندان‌های بزرگ یاد شده که مسلمان شده در جستجوی راه‌هایی از درون بودند، مثلاً خاندان‌های سرخسیان و طاهریان، از وجود مأمون در خراسان استفاده کردند و چون برادرش امین او را از ولایت عهد برکنار کرد، این خاندان‌ها در سال 193 ق. با او پیمان بستند که با سه شرط زیرین او را به جای امین به خلافت نشاندند.

- 1- اینکه پایتخت را از بغداد به مرو منتقل کند.
- 2- رنگ رسمی پرچم و پوشاک رسمی سبز ساسانی به جای سیاه عباسی قرار گیرد.
- 3- ولایت عهد مأمون به یکی از تخمهی فاطمه (امام رضا) داده شود (جهشاری م 31 ق و زراء چ بغداد 1938 م ص 254).

ما می‌دانیم که مأمون پس از رسیدن به خلیفگی هر سه شرط را زیر پا نهاد؛ امام رضا و فضل نوالریاستین را بکشت و چهل روز پس از انتقال به بغداد رنگ سبز را نیز به سیاه برگردانید.

- پس برقراری عباسیان به جای بنی‌امیه و نیز برقراری مأمون به جای امین هر دو منتهی به شکست ایرانیان شده است؟

منزوی: هر یک از این نهضت‌ها آزمونی بود تاریخی که موجب سر بلندی ملت ایران بود و زیان‌هایش اسباب عبرت گرفتن برای آیندگان! چنان که در سده‌ی چهارم همین خاندان‌های دو رژیم بودند که تئوری فارابی و اسماعیلیان را درباره‌ی لزوم وجود امام معصوم با فره‌ی ایزدی در رأس هرم مدینه‌ی فاضله، با استناد به غیبت امام دوازدهم رد کردند و در پی مقاومت این خاندان‌ها بود که، فارابی در کتاب دیگرش «تحصیل السعادة» چ حیدر آباد 1345 ق. ص 46 - 47» ریاست معنوی امام خانه‌نشین شده (غایب) را برای فاضله بودن مدینه، بسنده شمرده است.

توضیح این که: در آغاز سده‌ی چهارم فارابی از خراسان که مرکز گنوسیسم اسلامی بود به بغداد آمد و با خاندان‌های ایرانی نوبختیان و فراتیان (که در حکومت اسلامی شرکت داشتند) قطعاً و با خاندان‌های دیگر احتمالاً، تماس گرفته، نظریه‌ی خود را در باره‌ی مدینه‌ی فاضله و شکل هرمی آن و این که در رأس هرم حتماً باید انسان کامل، در پیوند با عقل فعال باشد یعنی باید حتماً دارای عصمت به اصطلاح شیعی و فره‌ی ایزدی به اصطلاح دوره‌ی ساسانی باشد، با ایشان در میان نهاد.

این نظریه‌ی فارابی، بیانی فلسفی است از نظریه‌ی معروف اسماعیلیان که «زمین هیچ‌گاه از حجت خالی نمی‌شود» و همواره امام شیعیان، شمشیر به دست، در حال قیام است و سازش و همکاری با حکومت جابر عباسی که غاصب حق خاندان پیامبر است انحراف از تشیع به سوی تسنن است.

لیکن خاندان‌های نامبرده‌ی ایرانی که غیر از قیام‌های مقنع و سندباد، روابط خاندان‌های سرخسیان و طاهریان با مأمون و قیام بابک و مازیار را با معنصم دیده و مانند آن را بی‌نتیجه دانسته بودند تصمیم داشتند حکومت عباسی را که طبق اعلامیه راضی خلیفه در سال 323 شیعیان را بر حنبلیان ترجیح داده بود (تر جمه‌ی تجارت 5 - 426) مطمئن سازند که کاندیدی حاضر، برای نشستن بر جای خلیفه ندارند، به زبان رئیس خاندان نوبختی بوسهل (237-311) به فارابی چنین فهماندند که رییس مدینه‌ی فاضله‌ی شیعه در سن طبیعی در حال غیبت در گذشته و پسرش نیز در حال غیبت بر جای در نشسته، و در حال غیبت خواهد درگذشت و این زنجیره‌ی پدر و پسر ادامه خواهد داشت تا هنگامی که خداوند ظهور را صلاح بداند (ندیم. ترجمه‌ی تجدد ص 330) شاید فارابی به احترام این نظریه‌ی بوسهل نوبختی بود که در کتاب دیگر خود «تحصیل السعادة» چنان که گذشت، نظریه پیشین خود در کتاب «آراء اهل المدینه الفاضله» را تغییر داده است.

در سده‌ی چهارم پس از تألیف کتاب «مدینه‌ی فاضله» فارابی و تشدید فعالیت اسماعیلیان و پس از پاسخ ردی که از خاندان نوبختی بر آن دیدیم، خاندان نعمانی را نیز می‌بینیم که به کاری همانند نوبختیان دست زدند. کتابی به نام «غیبت نعمانی» که در سال 1318 ق به چاپ سنگی پخش شده و نسخه‌ی آن در مشهد تاریخ تألیف 342 دارد (فکرت ص 421، ذریعه 79:16) تألیف محمد پسر ابراهیم پسر جعفر نعمانی است. او مانند نوبختی و فرات و دیگر خاندان‌های دو رژیم دیده، غیبت معصوم را اثبات کرده و راه همکاری با عباسیان را باز می‌گذارد. تا آن جا که می‌دانیم، داماد نعمانی مؤلف این کتاب، به نام علی بن حسین که خاندان خود را از تبار بهرام گور می‌شمرد و نسننامه‌ی (18 پشت) او در (خلکان ج 1 ص 428) دیده می‌شود، با نظر نعمانی مخالفت کرده، به امید همکاری با حمدانیان شیعی ضد عباسیان بغداد، همراه همسرش فاطمه دختر نعمانی مؤلف آن کتاب به سوریه می‌روند. لیکن رفتار ایشان که تندتر از حمدانیان سوریه بود مانع همکاری شد و علی به امید همکاری با اسماعیلیان تند، که ضد عباسیان بغداد بودند، به قاهره می‌رود و تا درجه‌ی وزیر فاطمیان ترقی می‌کند. به سال 370 فرزند علی و فاطمه به نام حسین در قاهره زاده می‌شود که بعد او نیز به درجه‌ی وزارت فاطمیان می‌رسد و به «وزیر مغربی» شهرت می‌یابد. به سال 400

حاکم فاطمی اسماعیلی مصر (386 – 412) بر این خانواده خشمگین شده، علی وزیر تندرو، پناهنده از بغداد سنی به قاهره شیعی، و برادرش را می‌کشد، و فرزند دیگرش حسین بن علی (جای گفتگو) از قاهره به رمله می‌گریزد و از آن جا به حاکم مکه پناه می‌برد، لیکن در این دو جا نیز به تند روی متهم شده به بغداد می‌رود. در این جا قادر خلیفه (371-422) او را نپذیرفته و او به فخر الملک وزیر بویه پناه می‌برد و او پذیرفته، حسین مغربی را نگاهداری می‌کند. در سال 415 حسین مغربی با همکاری خاندان‌های ایرانی شیعه، به حکومت غاصب و جائر عباسی بغداد اعتراض می‌کند. سید مرتضی (355 – 436) رساله‌ای در پاسخ به اعتراض او نگاشت که در ذریعه ج 20 ص 398 معرفی شده است. سپس در مجموعه‌ی رجائی رسائل مرتضی (ج 2 ص 87 تا 97) در قم چاپ شده است. جالب است ابن طاووس (589 – 664) جواز همکاری با حکومت مسلمان جائر عباسی را به همکاری با کافر (لایبیک) مغولی گسترش داده است. «کشف المحجة لثمره المهجة» با مقدمه‌ی آقابزرگ تهرانی (منزوی) ترجمه‌ی دکتر اسدالله مبشری چ تهران (1289 – 1369 خ) روئین.

- حلاج و عین القضاة چه می‌گفتند ؟

منزوی: حلاج و عین القضاة هر دو مانند فارابی خواهان اجرا و برقراری مدینه‌ی فاضله‌ی هر می‌شکلی بودند که قاعده‌ی آن را توده‌ی مردم بی سواد تشکیل داده و بنابر قاعده‌ی «دانانتر بالاتر» و «هر طبقه که دانشش بیشتر، عددش کمتر» است، داناترین مردم در بالای آن قرار می‌گیرند. و به گفته‌ی فارابی در فصل 26 کتاب «مدینه‌ی فاضله» این انسان کامل با عقل فعال در پیوند است. من در مقالات خود این اسلام هر می شکل فارابی، حلاج و عین القضاة را اسلام گنوسیستی یا اسلام ناستی می‌خوانم، که در تمام دوران اسلام زیر پیگرد خلیفگان سنی در مرکز خلافت بوده است.

- بفرمایید در سده‌ی چهارم تا ششم، از کشتن حلاج در 309 تا کشتن عین القضاة در 525، بر سر این به گفته‌ی شما «مسلمانان ناستی» و خود «اسلام گنوسیستی» چه آمد؟ و کشاکش خردگرایان و قشرگرایان به کجا انجامید؟

منزوی: از سده‌ی سوم به بعد خلیفگان عرب، ترکان آسیای میانه را، برای سرکوب گنوسیسم اسلامی در خراسان که به دست سامانیان شکل گرفته بود (فصل 46 سیاست نامه‌ی نظام الملک) به درون کشور دعوت کرده، با شرط پذیرفتن مذهب حاکم (سنی) به ایران می‌کشاندند و در نتیجه در سده‌ی چهارم توانستند سامانیان، دژ گنوسیسم اسلامی – ایرانی را به دست ترکان غزنوی بر اندازند، و در سده‌ی پنجم، که غزنویان، ایرانیزه شده بودند، خلیفه‌ی عرب، قاضی ماوردی (364 – 450) را به نزد طغرل سلجوقی با این پیام فرستاد که: «ای فرستاده‌ی ربّ الارباب، اسلام را از دست قرامطه – یعنی آل بویه – دریاب». پس از سقوط بویه‌نیان به دست سلجوقیان در 457 مردم ایران دچار ستم مضاعف عرب و ترک بودند و در نتیجه میان آزادی خواهان ایرانی چند دستگی پدید آمد:

1- گروهی دشمن اول را ترکان شمرده، برای راندن ایشان با عربان و عرب زادگان ایرانی همکاری ضد ترک می‌نمودند.

2- گروهی که عرب را دشمن نخست دانسته، با ترکان ضد عرب همکاری می‌نمودند.

3- گروهی که به عرب و ترک یکسان نگریسته با هر دو می‌جنگیدند، گروه سوم، جز در کله‌ی کوه‌ها، از الموت تا قاینات و از آن جا تا مزار شریف هرات تأمین زندگی نداشتند. دسته‌ی اول به داشتن مذهب شافعی که مذهب خلیفه بود تظاهر می‌نمودند.

گروه دوم به مذهب حنفی تظاهر می‌کردند که مذهب سلجوقیان بود و نرمش ارجایی آن مورد استفادگی هر مخالف قرار می‌گرفت. از نیمه‌ی سده‌ی پنجم تا پایان سده‌ی ششم جنگ حنفی – شافعی که در همه‌ی کتب تاریخ بویژه «نقض» رازی منعکس است، نیروی مردم ایران را تلف کرد، در حالی که مردم ایران (همانند عین القضاة) از هر دو بیزار بودند (ن. ک نامه‌های عین القضاة ج 3 ص 66 – 68). در نیمه‌ی اول سده‌ی ششم، الموتیان خواستند، با سلجوقیان ایرانگرا به سرداری سنجر صلح کرده علیه خلیفه متحد شوند. خلیفه باکمک شافعیان، نماینده‌ی الموت را که محمود ناصحی نام داشت در اصفهان ترور کرد.

محمود سلجوقی برادر زاده‌ی سنجر چون شافعیان را سنگ راه صلح بالموت دید دستور داد سران شافعی و خاندان آل را همراه عین القضاة که دشمن ترک و عرب بود کشتند. (تاریخ اسماعیلیان در ایران. ترجمه‌ی دکتر پروین منزوی ص 183 - 212 و مقدمه‌ی ج 3 نامه‌های عین القضاة ص 117).

- لطفاً بفرمایید، کار گروه سوم که به دو دشمن عرب و ترک یکسان می‌نگریسته، با هر دو می‌جنگید، به کجا رسید؟

منزوی: ایرانیانی که رییس مدینه‌ی فاضله را، انسان کامل، در پیوند با عقل فعال، معصوم، دارای فره‌ی ایزدی می‌خواستند، خاندان‌های ایرانی نوبختی، فراتی و دیگر خاندان‌های یاد شده را که با حاکمان جور عباسی سازش و همکاری کرده بودند، منحرف از تشیع به تسنن نامیده، خود کم کم از جامعه جدا شدند. ایشان از سال 483 ق تا 654 ق برای براندازی اشغالگران ترک و عرب به دژنشینی و جنگ چریکی در کوهستان‌های ایران از الموت تا قاینات و از آن جا تا هرات اقدام کردند. افراد شان در دو سده‌ی 5 و 6 هـ به ترور شش پادشاه سلجوقی، دو خلیفه‌ی عرب غاصب حق آل محمد، پنج والی استان، پنج رییس شهر و ده‌ها سردار نظامی سلجوقی پرداختند. که مجموعاً 74 ترور است و در سه لیست در (تاریخ اسماعیلیان ترجمه‌ی پروین منزوی ص 185) دیده می‌شود.

سپس فیلسوف بزرگ ایران اسلامی خواجه نصیرالدین طوسی (597-672) که تألیفات او شکل دهنده‌ی مذهب ما شیعیان و فورموله‌کننده‌ی آن است، بمدت بیست سال به نهضت اسماعیلی یاد شده پیوست و کتاب‌ها برای راهنمایی ایشان نگاشت که بسیاری از آن‌ها چاپ شده و تا به امروز در مدارس روحانی ما در نجف و قم و مشهد و پاکستان و هندوستان و بنگلادش تدریس می‌شود. گوشه‌ای از زندگی نامه‌ی پرماجرا و آثار او را مرحوم مدرس رضوی استاد دانشگاه تهران در کتابی در 722 صفحه پخش کرده است، خدایش پاداش دهد و جوانان ما را به بررسی آن موفق دارد!

- خواجه نصیر درباره‌ی تروریسم چه نظر داشت؟

منزوی: هنگامی که این فیلسوف بزرگ، پس از بیست سال جنگ کوهستانی توأم با مطالعه بدین نتیجه رسید که با ترورهای شخصی، کار به جایی نمی‌رسد، خود و رکن الدین خورشاه آخرین پیشوای اسماعیلیان ایران، همراه با ناصرالدین محتشم فرمانروای اسماعیلی قاینات و شمس الدین گرد فرمانروای اسماعیلی هرات و هزاره، تصمیم گرفتند تا در مقابل سیل وحشتناک و فراگیر مغول که هر چه در پیش دیده بود واژگون کرده بود، سیل بندی بسازند و آن را به دره‌ی هولناک بغداد سرازیر کنند، تا جهنم تاریک عباسی را براندازد. عباسیان تا سال 656 ق. جلو هرگونه رشد علم را گرفته، کتابخانه و قرآن سوزی‌های ایشان در سال‌های 398/447 و جز آن ثبت است (ن. ک طبری || ص 499، ترجمه‌ی پاینده ص 311/ 322/ 328/ 5117، ندیم ترجمه‌ی تجدد ص 58/55، تجارب مشکویه ترجمه 382:5 معجم الادباء یاقوت 150:18 قفطی اخبار حکما ع 229 ترجمه ص 318).

عباسیان قرآن‌هایی را که مورد علاقه‌ی شیعیان بود، مانند قرآن ابن مسعود گردآوری کرده می‌سوزانیدند. یک نمونه‌ی آن را جلال همایی در غزا لینامه (چ 1342 خ ص 193 از «طبقات. سبکی ج 3: 24-31») چنین نقل کرده است: در سال 398، اسفرائینی بوحامد احمد (344-406) فتوا داد تا قرآن ابن مسعود را که مورد علاقه‌ی شیعیان بود، در مراسمی ویژه بسوختند و چون شیعیان برای اعتراض گرد آمدند، خلیفه قادر (381-422) شیعیان را پراکنده کرد. عباسیان به نام خلافت، حق امامت خاندان پیامبر را غصب کرده و بزرگان‌شان را کشته و حداقل خانه‌نشین کرده بودند.

- لطفاً توضیح دهید: خواجه نصیر در اجرای این برنامه، تنها بر اندیشه‌ی خود تکیه داشت، یا با دیگر دانشمندان شیعه نیز مشورت می‌کرد؟

منزوی: آری خواجه نصیر و فرمانروایان اسماعیلی یاد شده، به سال 654 ق از دژها پایین آمده، همراه با سپاه مغول به بغداد آمدند و در این جا با همکاری دو دانشمند درجه‌ی اول آن روزگار شیعه، ریشه‌ی پاسداران جهل عباسی را از بغداد برکنند.

اول: ابن طاوس علی بن موسی (589 - 664 ق) مؤلف ده‌ها جلد کتاب هم چون تاریخ علم نجوم و صاحب کتابخانه‌ای است که توصیف آن به تازگی در کتاب 771 صفحه‌ای (باهمکاری رسول جعفریان و سید علی قرائی) چاپ شده است. وی رهبر روحانی حله (لرستان عراق) بود.

دوم: ابن علقمی (593 - 656ق) از مردم نیل همان حله که شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید تیسفونی گنوسیست معتزلی (586 - 655) به نام او در 20 جلد تألیف شده است. آری همکاری این سه دانشمند بزرگ شیعه بود که ریشه‌ی پاسداران جهل عباسی را از بغداد برکنند. پس از سقوط حکومت عرب در بغداد، مکتب‌های هنری ایران در تبریز، بغداد، مراغه، هرات و... پدید آمد، در دویست سال بی‌خلیفگی، هربخش از خاورمیانه، جدا به دست فئودال‌های محلی رشدی نسبتاً سریع‌تر داشت، در خراسان، سربداران شیعی و سپس تیموریان گنوسیست نیم شیعی، در آذر بایجان صفویان به حکومت رسیدند.

فتح قسطنطنیه و خلافت عثمانی:

در آسیای صغیر، بر شمار ترکان سلجوقی افزوده می‌شد، تا در سال 854 ق، به سرداری سلطان محمد فاتح از آب دارانل گذشته، قسطنطنیه پایتخت روم شرقی (بیزانس) را فتح کرده، کلیسای ایاصوفیه را به مسجد تبدیل کرد و «هلال» را که تا به آن روز نشان رسمی مسیحیان بود، نشان پرچم عثمانی خود نهاد. عشایر ترک و چریک‌های آرامی تبار عرب شده که همراه سلطان محمد، از تنگه دارانل عبور کردند از بالکان گذشته، مدت‌ها (وین) پایتخت اتریش را نیز محاصره کردند. لیکن چون سلطان از پیشرفت بیشتر مأیوس شد، به آسیای صغیر بازگشت و سپاهیان منظم خود را در شهرهای فتح شده جای داد، لیکن عشایر و چریک‌ها که به هوای چپاول با او آمده بودند، در اماکن خوش آب و هوای اروپا جایگزین شده از بازگشت به آسیا امتناع کردند. نسل‌های بعدی اینانند که امروز در بوسنی و هرزه گوین و بخش کوزوو، از یوگسلاوی سابق، بومی شده اند و تنش‌های امروزی نتیجه‌ی همان جابجایی‌ها است.

- شما در سخنانتان از تقسیم خاور میانه در قرن دهم هجری گفتگو نمودید لطفاً توضیح دهید چگونه بوده است؟

منزوی: هنگامی که ترکان عثمانی در محاصره‌ی وین که مدت‌ها به درازا کشید از گشودن آن مأیوس و از پیشرفت در اروپا بازماندند، تصمیم گرفتند به خاور بسنده کنند و با افراشتن پرچم خلافت با علامت هلال مسیحی تازه مسلمان شده به سوی ایران آمدند. شهرهای سنی‌نشین آسیای صغیر، یکی پس از دیگری، بنابر فرمان با تفسیر سنی «ا طیعو الله و ا طیعو الرسول» و «اولی الامر منکم» تسلیم شدند، تا سپاهیان عثمانی به دجله و مرزهای ایران رسیدند. سرزمین اسلامی که هر گنبد یک مسجد، با دو منار مزین بود و با گنبد‌های تک مناری در باختر فرات تا مدیترانه تفاوت آشکار داشت. سر گنبد و منارها، به جای هلال مسیحی باختری، در خاور، پنجه‌ی خورشید دیده می‌شد، که از دوران سلجوقی چنین بوده است (کسروی، تاریخچه‌ی شیر خورشید).

ترکان عثمانی در خاور دجله با مردمی روبه‌رو شدند که مسلمانی را از سده‌ی نخست به صورت ناستی پذیرفته بودند. مسلمانانی بودند که خلافت عرب را نه در دمشق و نه در بغداد، نپذیرفته بودند و هر دو را غاصب حق امامت خاندان پیامبر می‌دانستند. اسلام مردم شرق دجله تا سند برپایه‌های گنوسیسم اسلامی استوار بود. توحید ایشان به توحید اشرافی هند و ایرانی نزدیکتر بود و با توحید عددی یهودی در غرب فرات تا مدیترانه، فرق می‌داشت. عثمانیان مهاجم، آثار رفض ایرانی و نفرت از خلافت را در گنبد و بارگاه‌هایی مشاهده می‌کردند که از مدت‌ها پیش از صفویان، برای براندازی عمر در کاشان، برای نابود کننده‌ی متوکل خلیفه‌ی ناصبی در کهمم رشت (به نام زرافه و سالوک معلم)، و در مشهد برای قیام کننده‌ی ضد عثمان و کشنده‌ی خواجه ربیع (ریاض العلماء ج 2 ص 287) و در مزار شریف زیارتگاه امیرمومنان علی بن ابی طالب در میان مردم هرات و هزاره که از سده‌ی ششم برجای مانده بود و نشان می‌داد که مردم خاور دجله تا سند، اسلام را از آغاز، بی‌خلافت و ناستی پذیرفته بودند.

کسی مدعی آن نیست که این چهار گور یاد شده، واقعات آن چهار مرد را در خود گرفته بوده است، بلکه این واقعیت را بیان می‌کند که مردم ایران برای این چهارتن احترام خدمتگزاری قائل بوده، برای ایشان بنای یادبود ساخته اند، که اکنون به نام گور شناخته می‌شود، چنان که حاکم بامر الله فاطمی مصر، در یک فرمان دستور داد؛ چند بنای یاد بود به نام «راس الحسین» در چند شهر ساختند. آری در چنین شرایط بود که ملت ایران جلو پیشرفت سپاهیان خلیفه‌ی ترک عثمانی را گرفت و در نتیجه، خاور میانه تقسیم شد.

- آقای منزوی، شما کدام یک از فرآیندهای این تقسیم را مهمتر می‌دانید؟

منزوی: آشکار است که مهمترین این تقسیم، رهایی ملت ایران از نابودی فرهنگی و نیز رستاخیز سیاسی او پس از قرن‌ها اسارت به دست عرب و ترک و نیز جلوگیری از چیرگی ترکان عرب زده‌ی عثمانی بود، که فرهنگ ستیزی عباسیان را با خشونت ترکان با هم داشتند. هر چند آشوب افغان‌ها، ایران را از پیشرفت باز داشت، لیکن در همان مدت کوتاه حکومت صفوی، مدارس در شیراز، اصفهان، کاشان و هرات پدید آمد که ستارگانی چون: میرداماد، صدرا، فیاض، فیض و مجلسی را بیرون داد، که دائرة المعارف فلسفی ده جلدی اسفار و دائرة المعارف مذهبی 110 جلدی بحار الانوار دو میوه‌ی آن است که هر چند به سبب آشوب افغان‌ها نیم درس باقی ماند، لیکن همین دو نمونه نیز در کشورهایی که زیر چکمه‌ی عثمانیان و سانسور شاگردان تیمیه و نوادگان و هابی او در صحرا افتادند، تا پیش از غرب گرایی پدید نیامد. اما پس از تماس با اروپا، که پیوندی با بحث تقسیم خاورمیانه ندارد، هر یک از این کشورها که نزدیکتر به اروپا بودند زودتر از آن بهره مند شدند.

- یک پارچگی کشور ایران چگونه بدست آمد؟ و چرا صفویان نتوانستند از آن نگرهبائی کنند؟

منزوی: صفویان از نیمه‌ی سده‌ی هشتم بر آذربایجان حکومت می‌کردند. ایشان گنوسیسم اسلامی را از ایرانیان و اگر گرفته بودند، لیکن رفض خلافت را که در شهرهای ایران آشکار بود ایشان نداشتند. ایشان گنوسیسم بی رفض را از غزالی داشتند. صفویان وقتی رفض خلافت را از ایرانیان و اگر رفتند، که سپاهیان خلافت جدید ترک عثمانی به ایشان نزدیک شد و راهی برای حفظ تاج و تخت خود جز پیروی از ایرانیان در رفض باقی نمانده بود. آری شیخ جنید پدر شاه اسماعیل رافضی شد و پسر اسماعیل در برابر سپاه خلافت عثمانی بایستاد و خاور میانه تقسیم شد، تقسیمی که به تقسیم خاور در زمان ساسانیان نزدیک بود.

پس از تقسیم خاور میانه، میان عثمانیان سنی و صفویان شیعی، فشار هر دو سو بر مخالفان آغاز شد و مهاجرت‌های مذهبی بر مهاجرت‌های سیاسی افزوده گشت. البته به گواهی تاریخ، فشار مذهبی شیعیان بر سنیان در ایران، (مانند دوران‌های پیش از اسلام) کمتر از فشار عثمانیان سنی بر شیعیان باختر فرات و جنوب یمن و فشار عرب‌های صحرا بر ایرانیان جزیره‌های خلیج فارس چون بحرین بود. مهاجران پناهنده از ایران به عثمانی انگشت شمار بود، به یک صدر اعظم، مخدوم شریفی شیرازی 995 و چند شاهزاده‌ی صفوی محدود شد، که جنبه‌ی سیاسی اینان نیز بر جنبه‌ی مذهبی آن می‌چربید. در صورتی که فشار عثمانیان بر شیعیان باختر فرات تا مدیترانه و جنوب یمن و فشار عرب‌های صحرا بر ایرانیان جزیره‌های خلیج فارس چون بحرین، بسیار وحشیانه بود. کشتار شیعیان لبنان در این سده شدیدتر از کشتار تیمیه (661 - 728) از شیعیان کسروان بود که به «عاشورای کسروان» معروف شده بود (طبقات قرن 8 ص 192). گوشه‌هایی از کشتار شیعیان لبنان و سوریه و سوزاندن کتابخانه‌های ایشان در گرمابه‌ها در کتاب «تکمله‌ی امل الأمل» سید حسن صدر (1272 - 1354 ق) و گوشه‌ای از سه قتل عام ایرانیان بحرین در سه یورش عرب‌های صحرا و اخراج ایرانیان از خانه و آشیانه در کتاب «لؤلؤة البحرین ص 95 - 96 و 100-101 و 422» تألیف یوسف درازی بحرینی (1084-1131 ق) منتشر شده است. مهاجران از بحرین نخستین بار قشرگرایی اخباری را به شیراز آوردند (طبقات قرن 11 ق 476 و 483) لیکن چون از حمایت صفویان بر خوردار نبودند به زودی ایرانی‌زده و اصولگرا شدند و در صف خردگرایان (اصولیان) قرار گرفتند (طبقات قرن 12 ص 828 تا 831).

اما مهاجران از کشور عثمانی به ویژه جبل عاملی‌ها، هر چند ایشان نیز زیر فشار سنیان و کشتار و کتاب-سوزی به ایران پناهنده شده بودند، لیکن هنگامی که در ایران استقرار می‌یافتند و با مکتب‌های تشیع فلسفی ایرانی، که در شیراز، اصفهان، کاشان و سبزوار دایر بود روبه رو می‌شدند، ته مانده‌های قشرگرایی سنی-گری، که در اثر عمری زندگانی با اکثریت سنی، در ذهن ایشان رسوب کرده، و زیر فشار سنگین پنهان کاری (تقیه) از حکومت عثمانی، صورت باور به خود گرفته بود، کم کم آشکار می‌گردید.

در میان مهاجران عاملی لطف الله میسی (م 1033) را می‌بینیم که از لبنان به مشهد پناهنده شده، پس از یورش ازبکان بر مشهد او به قزوین نزد شاه عباس ترقی نمود در کشتار فیلسوفان قزوین در سال 1002 ق میهمان شاه بوده و با شاه از قزوین به اصفهان آمده، در برابر خردگرایان (صدرا و یاران‌ش - عشره‌ی مبشره)

قرار می‌گیرد و ایشان را «شعوبیه» می‌خواند و شاه مسجد لطف الله را در میدان نقش جهان برای او می‌سازد که خردگرایان نمازگزاردن در آن زمین غصبی شاه را باطل شمرده بودند (ذریعه 11:19 و طبقات قرن 11 ص 477 - 478 و متن اعتکافیه میسی چ. رسول جعفریان میراث اسلام ج 1 ص 316)، چشم‌گیر است که واژه‌ی «اهل التسویه» که همیشه دنباله‌ی شعوبیه بوده است در این جا حذف شده تا معلوم نشود که شعوبیان تساوای فارس و عرب را می‌خواستند. ما فرزندان شهید دوم گذشته‌ی 966 را می‌بینیم که بر ضد جدّ خود که بدست جلادان عثمانی سربلندانه جان باخته است نیز اعتراض می‌نمایند که چرا تقیه نکرد و ما را در بدر ساخت! (طبقات قرن 11 ص 236) در صورتی که این شهید برای تقیه رساله‌ای در وجوب جمعه نگاشته که برخلاف اجماع شیعه تا زمان شهید است (ذریعه 15 ش 480). همین نواده‌ی شهید کتابی در ردّ باقر سبزواری و فیض کاشانی که نوعی موسیقی را عبادت شمرده‌اند، نگاشته است (طبقات قرن 12 ص 545 - 546) و در کتاب «سهام مارقه» به خردگرایان یادشده با درج نام ناسزا گفته و نام 19 کتاب ردّ فلاسفه را آورده که مانند لیست 17 کتاب ردّ فلاسفه است که بیشتر آنها به دستور حبیب صدر کرکی ساخته شده و در ذریعه (ج 4 ص 150) دیده می‌شود.

- آیا همه‌ی جبل عاملیان در صف ضد خردگرایان بوده‌اند ؟

منزوی: ابدأ چنین نبود ما در میان جبل عاملیان بزرگانی می‌بینیم چون حسین مجتهد کرکی (م 1001) او در عهد شاه طهماسب (930 - 984) به ایران آمد و به شیخ الاسلامی اردبیل که مقامی بلند بود منصوب گردید و چون شاه اسماعیل دوم (984 - 985) سنی شد و خواست نام امامان را از سگه بردارد این شیخ الاسلام عاملی، به مخالفت با اسماعیل برخاست و رنج‌ها دید و اموالش مصادره شد و زیر پیگرد قرار گرفت (طبقات قرن 11 ص 183). لیکن فرزندانش حبیب کرکی، مهدی و علی رضا پس از کودتای سال 1002 شاه عباس بر ضد فلسفه، همگی در باری و ضد صوفی شدند. حبیب الله کرکی در سال 1060 که مقام صدارت می‌داشت بانوشتن استفتا، روحانیان به ویژه جبل عاملیان را به نگارش برضد صوفیان و ا می‌داشت (ذریعه ج 10 ص 209 س 25 و نیز ص 205 پانوشت) قشرگرانی فرزندان حسین مجتهد کرکی تا آن جا بود که افندی در ریاض العلماء، نیز که همیشه از قشرگرایان ستایش می‌کند، در این جا به حرّ عاملی خرده می‌گیرد که چرا این برادران جاهل را در «أ مل الأمل» در شمار دانشمندان معرفی کرده است. (ریاض العلماء ج 2 ص 62 تا 75).

و چون در میان خود ایرانیان نیز اقلیتی عالم نمای قشرگرا یافت می‌شدند که همواره مورد پشتیبانی در بار صفوی بودند مهاجرین که رسوبات سنت گرای را از کشور عثمانی به همراه آورده بودند و در ایران تکیه گاهی جز دربار نداشتند، با اینان در یک صف، ضد خردگرایان کار می‌کردند. از سوی دیگر، سطح فرهنگ دولتمردان صفوی تا آنجا پایین بود که در برابر عثمانیان جرأت نمی‌کردند از تشیع فلسفی دفاع نمایند، بلکه برعکس، ایشان خود را با عثمانیان در یک مسابقه‌ی قشرگرانی قرار داده بودند و در این راه می‌کوشیدند که خود و شیعیان ایران را قشرگراتر از سنیان جلوه دهند، لیکن به سبب پیشینه‌ی درخشان پیشاهنگی شیعیان در نو آوری و قشری ستیزی، کوشش‌های ایشان با بن بست رو به رو می‌شد و چون صف خردگرایان داخلی (مانند: داماد، صدرا، فیاض، فیض، رجب علی باقر سبزواری و مانند ایشان) ضد مسابقه‌ی دولت صفوی باعثمانی بودند و در قشرگرانی در داخل نیز با دولت همکاری نمی‌کردند، صفویان ناگزیر از تکیه بر مهاجرین و ترجیح ایشان بر خردگرایان داخلی می‌شدند. تا آن جا که، پس از مرگ شیخ علی کرکی در 940، هنگامی که به تهماسب پیشنهاد می‌شود که سید عبدالحی، سردارس خراسان، و مدرس «گوهر شاد» را-- که نماز جمعه (ولابد اجرای همه‌ی چهار حکم) را حرام و مخصوص معصوم می‌دانست و تألیف‌های گرانمایه داشت،-- به جای او منصوب دارد، شاه پاسخ می‌دهد: «من مجتهد جبل عاملی می‌خواهم» (ریاض العلماء ج 3 ص 90).

دلیل شاه برای این پاسخ آشکار است، زیرا خردگرایان یاد شده در بالا حاضر نبودند در مسابقه‌ی قشرگرانی با عثمانی شرکت جویند، اینان شیعی فلسفی بوده پیروان ابن سینا در «اضحویه» و خواجه نصیر در «آغاز و انجام» و در فقه پیرو طوسی در تهذیب واستبصار بودند و اجرای احکام اربعه را به دست غیر معصوم جرم و مستلزم قصاص، البته به دست صاحب الزمان (عج) و در حال غیبت به حکم عرفی (مدنی) چند مدت زندان، می‌شمردند.

- چرا دولت صفوی از قشرگرایان ضد خردگرایان حمایت می‌کرد؟

منزوی: دولت صفوی در جلساتی مشترک با عثمانیان شرکت می‌کرد و زیر فشار ایشان بود. نمایندگان دولت صفوی در یکی از این مجالسها، که به نقل اسکندر بیگ بیش از صد تن بوده اند (عالم آرا چ. افشار ص 849) با وجود تعداد بسیارشان از سطح فرهنگی لازم بر خودار نبودند که بتوانند از تشیع فلسفی خواجه نصیر و فقه شیخ طوسی دفاع کنند.

عثمانیان افزون بر آن جلسات سیاسی - ایدئولوژیک، از سنی‌گری هم زبانان ترک خود در از بکستان و آسیای میانه نیز سود جسته ایشان را به نگارش کتاب‌های ضد شیعه وامی‌داشتند، که نمونه‌ی آنها با پاسخ ایرانیان بر آنها در ذریعه (ج 5 شماره‌های 764 - 826 - 1113) دیده می‌شود. و گاه از بکان را به یورش بر خراسان و کشتار شیعیان هزاره از هرات تا مشهد وامی‌داشتند که در عالم آرا و حبیب السیر و روضة الصفا و ناسخ التواریخ مفصل آمده است.

- نمونه‌ی مباحثی که در آن مجالس سیاسی ایدئولوژیک مطرح و در کتاب‌هایی که از آسیای میانه به ایران می‌فرستادند نوشته می‌شد چه بود؟

منزوی: مسائلی که در آن مجالس مطرح می‌شد از این قبیل بود:

1- ایرانیان تارک الصلاة هستند.

2- ایشان اجرای احکام اربعه را جز در حضور معصوم جایز نمی‌شمرند.

الف: عبادت‌های سیاسی فقط با امام معصوم (ع) قابل اجرا است. نماز جمعه و عید تنها با حضور معصوم یا نماینده‌ی معین شده‌ی او قابل قبول است.

ب: جهاد فقط در حال دفاع جایز است، برای صدور عقیده جز زیر پرچم امام معصوم (ع) جایز نیست.

ج: قضاء در زمان غیبت با احکام فقهی عرفی و مدنی است که قاضی مجتهد شیعی طبق قوانین عرفی منصوب مجلس شورای اسلامی صادر می‌کند و دولت مدنی آن را اجرا می‌کند.

د: مجازات‌های بدنی حدود و تعزیرات، جز با حضور معصوم (ع) یا نماینده‌ی تعیین شده‌ی معصوم جایز نیست و هر گاه کسی طبق فتوای خود اجرا کرد محکوم به قصاص است، که خود نیز از احکام اربعه است که باید طبق قانون عرفی (مثلاً چند ماه زندان) نه شرعی (قصاص) پیاده شود.

هم چنان که گفته شد، سطح فرهنگ دولتمردان صفوی به اندازه‌ای نبود که بر حقانیت اصول فلسفی تشیع ایستادگی نمایند و از آن دفاع کنند. اتهام‌های کم دینی و بی دینی که قرن‌ها از طرف سنیان غزالی تا تیمیه و فرزندان صحرائی و هابی او بر شیعه وارد شده بود، برای صفویان و عالم نمایان قشرگرای داخل ایران ایجاد نوعی «عقده‌ی متهم بودن» کرده بود. هر چند صفویان پس از رافضی شدن، از غزالی، به صورت

ظاهر بریدند و حتی بی ادبانه گور این دانشمند را ویران کردند، لیکن نظریات او در دفاع از خلافت سنی در اندیشه‌ی ایشان رسوب کرده بود و در برخی شاهان صفوی آشکار شد، چنان که یک سال 984 تا 985 سلطنت شاه اسماعیل دوم بر از شیعه‌کشی و کتاب‌سوزی به دست صفویان است.

- اعتراضات پنج گانه سنیان عثمانی را دیدیم. بفرمایید، برخورد دانشمندان داخل ایران با این اعتراضات چگونه بود؟ و به ویژه پاسخ مهاجران جبل عاملی چه بود؟

منزوی: هنگامی که فشار عثمانیان در چنان مجالسها افزوده می‌شد، دولت‌های صفوی آن فشار را به داخل منتقل کرده، از دانشمندان خودی پاسخ می‌خواستند. در این جا دانشمندان خردگرا به گونه‌ای و قشرگرایان به گونه‌ای دیگر، پاسخ می‌دادند.

خردگرایان ایران، در سده‌ی یازدهم؛ میرداماد، صدرا، رجبعلی تبریزی، باقر سبزواری و مانند ایشان، فرایند ترکیب دو مکتب¹ خردگرای سده‌ی دهم بودند. یعنی الف: مدرسه‌ی خردگرای تندرو دشتکی، ب: مدرسه‌ی خردگرای سنی‌زده‌ی دوانی.

1- برای شناسایی این دو مدرسه‌ی خردگرای تندرو و ملایم، ن. ک. منزوی مقاله‌ی مدارس شیراز در سده‌ی 9 و 10 چیستا . ش131ص161-175.

در سده‌ی یازدهم؛ میر داماد (970 - 1041) در پاسخ خود، با پیروی از اتولوجیا (چ بدوی ص 11) و مشکویه‌ی رازی¹ و ابن سینا، پرچم «دهر» را به جای «زمان» بلند کرده، در کتاب «قبسات» می‌گوید: ما (شیعیان) نیز قائل به حدوث جهان هستیم، لیکن می‌گوییم: جهان در دهر حادث شده است نه در زمان. زیرا که جهان فیض الهی است و فیض خداوند قابل انقطاع نیست و بنابر مثل فلسفی «خورشید بی نور خورشید نیست و خدای بی فیض خدا نیست».

داماد با این بیان می‌خواست، نظر قشرگرایان را در خلقت موجود از عدم، که شهید مطهری آن را نظریه‌ی یهودی می‌نامد، به صورت ظاهر بپذیرد و در عین حال، اصل گنوسیستی ایرانی، ازلیت فیض الهی (پرکلس) را که فارابی ابن سینا، سهروردی تا خواجه نصیر بر آنند، نقض نکند. لیکن، این پاسخ داماد، شاه صفوی را، که می‌خواست عثمانیان سنّی را قانع کند، خوش نیامد. قشرگرایان خواهان حد و ث زمانی جهان اند؛ زیرا در تورات و تقاسیر آن از خلقت در روزهای معین از هفته گفتگو شده است.

- پس از میر داماد چه شد؟

منزوی: یک دهه از سده‌ی 11 بر آن فشار می‌گذشت، که شاگرد داماد، ملا صدرا (979 - 1050) یک پله‌ی دیگر عقب نشسته در بحث حرکت جوهری در اسفار می‌گوید: ما حدوث جهان را در زمان نیز می‌پذیریم؛ همه‌ی جهان، در هم اکنون و در هر آن، در حال معدوم شدن و موجود یعنی حادث شدن است. لیکن انتقال از وجود دائم به نظر می‌رسد، اما افسانه‌ی توراتی هفت هزار سال تاریخ پیدا پیش جهان موهوم است. لیکن این عقب نشینی صدرا را نیز تکفیر کردند تا مجبور به غارنشینی در «کَهک» شد. قشر گرایان برای سبک و کم ارزش نشان دادن صدرا و فلسفه‌ی او، پسر او شیخ ابراهیم (م 1070) را بر پدرش ترجیح می‌دادند. ابراهیم، خود دانشمند بود، لیکن برخلاف پدر با در بار صفوی رابطه‌ی نزدیک داشت و با قشرگرایان همراه بود و به مسائل مطابق میل عثمانیان پاسخ می‌داد. یکی از قشرگرایان که از طاغوت عثمانی لقب «افندی»² گرفته و در کتاب زندگینامه‌ی دانشمندان که گردآوری کرده، نسبت به بسیاری از فیلسوفان خردگرا اهانت روا داشته است، ابراهیم پسر ملا صدرا را مشمول آیت «یخرج الحی من المیت» (قرآن کریم 95:6 و 31:10) دانسته است (ریاض العلماء ج 1 ص 26، لؤلؤة البحرین ص 131-132 چ مؤسسه‌ی آل‌بیت، قمی).

1- برای آشنایی با نظریه‌ی خردگرایان سده‌ی یازدهم درباره‌ی جاودانگی جهان در زیر عنوان «حدوث دهری» و اقتباس از نظریه‌ی مشکویه‌ی رازی و ابن سینا، ن. ک. عنوان «مشکویه و جاودانگی جهان» در مقدمه‌ی منزوی بر «تجارب الاهی» مشکویه ج 5 ص 13.

2- ملا عبدالله تبریزی (1066-1131) پس از مسافرت به کشور عثمانی و جمع آوری خطبه‌های نماز جمعه در دو مجلد به نام «بساتین الخطباء» (ذریعه ج 3 ش 337 ص 104) از مقامات آن کشور لقب «افندی» گرفت و در کتابش «ریاض العلماء» سنّی‌آبانه به فیلسوفان اهانت روا می‌دارد، با این همه این کتاب او که گنجینه‌ای از موارد تاریخ ایران است، کج سلیبگی و قشرگرایی او را جبران می‌کند. او در ج 3 ص 60 تا 64 یک نامه‌ی پان تهنیتی از سید میرزا ابراهیم صوفی همدانی که برای عبدالباقی صوفی تبریزی به فارسی نوشته بود آورده است. افندی برامل الاملی حرّ نیز در عالم شمردن فرزندان حسین کرکی کم سواد درباری اعتراض می‌کند (ریاض العلماء 62:2-74) در ج 3:204 کشاکش داماد (خردگرا) و شوشتری (قشرگرا) را نیز درست آورده است.

چنانکه دیدیم خردگرایان، سربلندانه، پنج اعتراض سنّیان را پذیرفته آن را اسلام حقیقی، که تشیع اهل بیت است می دانستند و اجرای احکام چهارگانه را حق منحصر به شخص امام معصوم¹ می شمردند که در حال غیبت معصوم، به صورت قضای مدنی عرفی، و حکم عرفی مجتهد بد شیعی پیاده می گردید نه قضای شرعی حد و تعذیر.

اما قشرگرایان پاسخی دیگر داشتند؛ شیخ علی ترکی² (870-940) خواندن نماز جمعه را از حرمت در آورده، مجاز شمرد، پس به شاه تهماسب (930-984) توصیه کرد، برای پاسخ به تکفیر عثمانی عمل مستحب نماز آدینه برگزار شود و سپس برای پاسخ تسلیم طلبانه به عثمانی، در همه ی کشور امام جمعه رسماً منصوب شد، تا این که با یک پیش آمد مشکوک، دولت صفوی مجبور به تشکیل کنفرانسی برای حلّ مشکل نماز جمعه شد.

سعد: کنفرانس نماز جمعه، در دوره ی صفوی؟

منزوی: آری! پس از آنکه نصب امام جمعه برای شهرها معمول شد، مردی به نام علی قدمی (م 1131) (طبقات ق 12 ص 542) امام جمعه ی بحرین شد و چون جوانی پرشور بود، حدود و تعزیرات را نیز اجرا کرد و چون معاصران شیعی او به او تذکر دادند که نه معصوم هستی و نه نایب خاص! او گفت: نایب عام نیز حق دارد و چون شکایت مردم به شاه رسید و تهمت ارتباط با عثمانی بر آن افزوده شد، به دستور شاه سلیمان صفوی، (1077-1105) دست بسته از بحرین به کازرون آورده شد. لیکن بعد از تحقیقات تبرئه شد وزیر نظر در کازرون بماند تا در سال 1131 درگذشت.

شاه سلیمان که پیشامد «علی قدمی» را نتیجه ی جمعه گزاری تشخیص داده بود دستور داد وزیرش علیخان زنگنه (در گذشته 1101 ق) مجمعی از روحانیان مانند سمینارهای امروز تشکیل دهد و حکم قطعی حرمت، یا وجوب جمعه را معین کنند و دستور اجرا شد. تاریخ دقیق و نتایج روشنی از این کنفرانس ثبت نشده یا هنوز به دست ما نیامده است، لیکن مسلماً تاریخ آن بعد از وزیر شدن علیخان سال 1086 و در زندگی باقر سبزواری (م 1090) بوده که هر چند خود، شاید به سبب نقاری که با شاه می داشت در کنفرانس شرکت نکرد لیکن دو نماینده پر کار با چهار رساله، یکی فارسی و سه دیگر عربی، همگی در ثببات لزوم نماز آدینه، بفرستاد. دو نماینده ی او در کنفرانس، اول: محمد سراب تکابانی (1040-1124) نگارنده ی آن چهار رساله ی فرستاده شده بود، دومین نماینده ی سبزواری، سعید رودسری بود که تبار زیدی داشت و مانند بسیاری از زیدیان گیلان آن روزگار، به امامی برگشته بود. او رساله ی نیز در «وحدت وجود» (پایه نیزم) دارد. هر چند حکمی قطعی از آن کنفرانس به ما نرسیده لیکن رساله ی که آقاجمال خونساری دوم (م 1121)، درباری معرف، به نام شاه سلیمان مؤسس کنفرانس، در حرمت بدعت جمعه نگاشت، به احتمال قوی، این کنفرانس نظر برگشته ی دولت صفوی را نشان می دهد که می خواست نماز آدینه را تحریم کند، تا پیشامد «علی قدمی» تکرار نشود. (طبقات قرن 12 ص 308 و 524-527/671).

شهریور 1378

1- توقف اجرای احکام اربعه بر حضور امام معصوم (ع) من آل محمد در کتب فقه ما شیعیان در آغاز کتابهای قضا، جهاد، حدود و صلوات جمعه صریحا و در همه کتب به است سنای کتاب «کافی» که آن نیز به دلیل تألیف این کتاب در زمان حضور دو نایب خاص امام عصر (عج) یعنی نوبختی (م 324) و سمری (م 329) بوده است، به تفضیل آمده است و نواده ی شیخ طوسی ابن ادريس (543-598) در کتاب «سرائر» تحریم اجرا را با قاطعیت بیشتر توضیح داده و پس از ایشان مجاز شمردن اجرای حدود از نظر تقیه بوده و از شمار انگشتان کمتر است و اجرا کردن آن تنها از مرحوم شفتی (1175-1260) و علی قدمی آمده است. این فتوای علمای شیعه از آغاز غیبت تا کنون است و سازمان ملل و انجمن حقوق امروز بشر نیز همین را از ما مطالبه می کنند نه چیز دیگر.

3- افندی درباره ی علت اختلاف علی کرکی با وزارت غیاث الدین منصور دشتکی گوید: کرکی برای اجرای احکام، نوکران عرب گمارده بود، تا بدون کسب اجازه ی دیوان دولت صفوی، عمل کنند (ریاض العلماء ج 3 ص 451 و 454).